



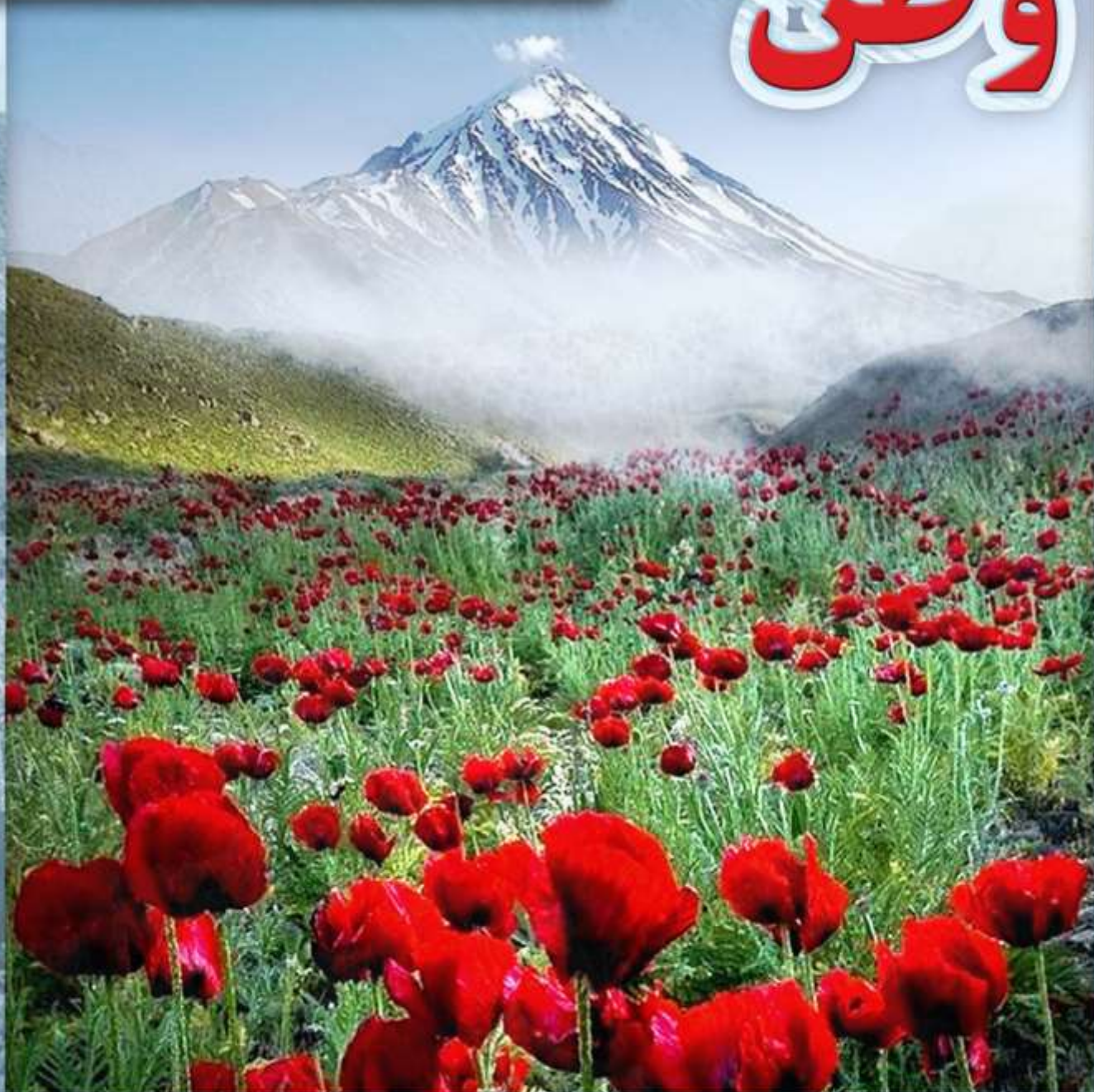
ماهنامه‌ی کوچه

جمعیت خیریه غدیر

سال دهم - شماره پنجاه و هفت

تیر ۱۴۰۴

وَطَن



- وطن و امر اجتماعی بازسازی همبستگی در سایه‌ی جنگ
- سه قرانت از نسبت وطن و حکومت در ایران معاصر
- و ...

- وطن در شعر حافظ
- تاملاتی در ریشه‌های فقر فرهنگ
- وطن دوستی در ایران

فهرست

دیباچه

۴..... وطن در شعر حافظ / صالح میرزایی

اندیشه

۸..... عارف قزوینی، آغازگر سُرایش تصنیف‌های وطنی / شروین حمیده

گفتمان معرفت

۱۹..... وطن ما.... / احسان‌الله یارشاطر

تأملات

۲۲..... تأملاتی در ریشه‌های فقر فرهنگ وطن دوستی در ایران / محمد منصورنژاد

۲۸..... ایران بانو، چرا وطن، مادر است؟! / مرضیه مددی دارستانی

۳۳..... سه قرائت از نسبت وطن و حکومت در ایران معاصر / احسان ابراهیمی

۴۱..... وطن در آیین ملی‌گرایی و امت‌گرایی در ایران / مریم رضایی‌نیا

۴۵..... وطن و امر اجتماعی، بازسازی همبستگی در سایه‌ی جنگ / سمیه توحیدلو

..... وطن دوستی در آیین فلسفه اخلاق: تأملاتی در معنای عشق به وطن و نقد اخلاقی کنش‌های سیاسی /

۵۲..... علیرضا معینی

۵۸..... کنکاش

۷۴..... کتاب کوچه

دیباچہ



وطن در شعر حافظ

* صالح میرزایی

کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، سردبیر کوجه

قرن هشتم، مفهوم وطن با آنچه امروز ما می‌شناسیم متفاوت بوده است. ایرانی که امروز به عنوان یک موقعیت جغرافیایی مشخص که دارای دولتی مرکزی و ملت بزرگی به نام ایران است، در اشعار حافظ شناخته شده نیست. خصوصاً حافظی که بیشتر عمر خویش را در شیراز گذارنده و هوای هجرت و یا سفر در سر نداشته است. شیرازی که در زمان تولد حافظ همچنان از آتشی که مغول افروخته بود، در حال سوختن بود و هرروز حکومتی جدیدی را تجربه می‌کرد. از اینرو شاید مفهوم وطن و کشور در اندیشه‌ی حافظ با نوعی نابسامانی گره خورده است و این را جدای از آن نمی‌داند.

اگرچه واژه ایران در اشعار حافظ هیچ‌گاه استفاده نشده است، ولی واژه‌های **وطن و کشور** چندین بار آمده است.

«کشور» ۵ و «وطن» ۷ مرتبه استفاده شده است، که در ذیل به آن‌ها خواهیم پرداخت. شیراز و آب رکنی این باد خوش نسیم عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است ایرانیان قدیم در نگاهی افسانه‌ای عالم را به هفت کشور تقسیم می‌کردند که ایران در نقطه‌ی وسط قرار می‌گرفت. عشق بیش از اندازه‌ی حافظ به شیراز، باعث می‌شد که در بیانی که آغشته به چاشنی مبالغه است، جایگاهی خاص برای آن در نظر بگیرد و شیراز را همچون یک خال (یکی از مظاهر زیبایی) بر صورت هفت کشور دیگر در نظر بگیرد.

و یا بیت:

صبا اگر گذری افتدت به **کشور** دوست بیار نفخه‌ای از گیسوی معنبر دوست

و یا:

عنان کشیده رو ای پادشاه **کشور** حسن که نیست بر سر راهی که دادخواهی نیست

و یا:

گرچه بی‌سامان نماید کار ما سهلش مبین

کاندرین کشور گدایی رشک سلطانی بود

در اینجا نیز واضح است که کشور صرفاً به معنای محل زندگی بیان شده است و مناسبات سیاست و جغرافیای سیاسی در آن مدنظر نیست.

گاه وطن در معنای شیراز به کار می‌رود. می‌دانیم که حافظ در سراسر عمر خویش به دلیل دلبستگی زیاد به شیراز به‌ندرت قصد ترک آن را داشته است؛ ولی گاهی به نیتی که برایش از اهمیت بالایی برخوردار است صحبت از ترک وطن و پذیرش غربت می‌کند.

من کز وطن سفر نگزیدم به عمر خویش در عشق دیدن تو هواخواه غربتم

وطن در معنای اقلیم و محل اقامت نیز تعریف شده است. در نگاه استعاری و شاعرانه‌ی حافظ این وطن می‌تواند چشم و یا دل باشد. آدمی در وطن احساس تعلق می‌کند و خود را از آن جا می‌داند.

آنکه بودی وطنش دیده‌ی حافظ یارب به مرادش ز غریبی به وطن بازرسان

هم‌نشینی برخی واژه‌ها با یکدیگر نشان از آن دارد که حافظ قرابت معنایی آن‌ها را درک کرده است. دوری از وطن و درد غریبی و تحمل غربت. البته این مهم را نباید فراموش کنیم که گاه کسی در وطن خویش به دلیل شرایطی خاص احساس غربت می‌کند و با هم‌وطنان خود غریب است.

گاهی وطن جایی است که یار (کسی که دلدادگی قلبی به او وجود دارد) در آنجا زندگی می‌کند و هرجایی غیر از آنجا برای حافظ غربت است و درصدد رسید به دیار برمیآید.

هوای کوی تو از سر نمی‌رود آری غریب را دل سرگشته با وطن باشد.

کوتاه سخن اینکه وطن در منظر حافظ ابعادی گوناگون دارد. اگرچه نامی از ایران در دیوان اشعار حافظ نیست، ولی تاریخ ایران، اندیشه‌های ایرانی و ادبیات وزین ادیبان ایرانی پیش از حافظ در اشعارش موج می‌زند. شخصیت‌های شاهنامه نظیر افراسیاب (شاه ترکان)، سیاوش،

رستم و... یا پیامبر ایرانی زرتشت، شهرهای مهمی همچون یزد، اصفهان و تبریز بارها در شعر حافظ تکرار شده است. نکته قابل توجه اینکه حافظ اکثر این واژه‌ها را در قالب هنر شعری آورده است تا در پس آن پیامی به خواننده انتقال دهد و این نگاه شاید با نگاه سیاسی، جغرافیایی، اجتماعی و... امروزی کمی متفاوت باشد.



اندیشه



عارف قزوینی، آغازگر سرایش تصنیف‌های وطنی

* شروین حمیده
دانش‌آموخته‌ی ادبیات فارسی

ابوالقاسم عارف قزوینی در سال ۱۲۶۱ ه.ش (یا ۱۲۵۸ ه.ش) در قزوین متولد شد. خانواده او از لحاظ مالی و طبقاتی متوسط بود و پدرش «ملا هادی وکیل»، وکیل دعاوی و ملاکی کوچک بود. در آن سال‌ها اجتماع ایران، به ویژه در شهرها، بحرانی روحی را از سر می‌گذراند: فقر و ناامنی درازمدت، معیارهای زندگی سنتی را مشکوک و لرزان ساخته بود و زندگی جدید نیز غریب و ناآشنا می‌نمود. ابوالقاسم جوان فرزند همین وضعیات بود، اما در او جوهری دیگر نیز وجود داشت که گویی در انتظار کشف و استخراج شدن در فرصتی تاریخی سر می‌کرد. سرانجام این فرصت در پرتو بیداری تدریجی مردم و دستاورد بزرگ آن، یعنی جنبش ملی مشروطیت، فرا رسید. در چنین شرایطی بود که عارف جوان، که خواندن و نوشتن فارسی و صرف و نحو عربی را در زادگاهش قزوین فرا گرفته بود به تهران روانه شد. وی خط شکسته و نستعلیق را بسیار خوب می‌نوشت و موسیقی را نیز، نزد «حاج صادق خرازی» فرا گرفت. مدتی به اصرار پدر در پای منبر «میرزا حسن واعظ»، یکی از وعظ قزوین، به نوحه خوانی پرداخت و عمامه می‌بست، ولی پس از مرگ پدر عمامه را برداشته و ترک روضه‌خوانی کرد. وی در سال ۱۳۱۶ ه.ق به تهران آمد و چون صدای خوشی داشت به نشست و برخاست با شاهزادگان قاجار پرداخت و حتی به اندرونی شاه نیز راه یافت. «مظفرالدین شاه» که به شدت شیفته صوت زیبایش بود عزم کرد تا او را در ردیف فرآش خلوت‌ها درآورد، اما عارف که از این مهم اکراه داشت شبانه از تهران گریخت و به قزوین بازگشت.

در سال ۱۳۲۳ ه.ق (۱۲۸۵ ه.ش) در زمان آغاز ۲۳ سالگی‌اش، در حالی که زمزمه مشروطیت بلند گشته بود، عارف نیز با غزل‌ها و تصنیف‌های خود به موفقیت مشروطیت یاری می‌رساند. «ایرج میرزا» شاعر طنزسرای معروف، منظومه عارفنامه را در همین شرایط در هجو وی سرود

که ضربه‌ای جانکاه در روان شاعر نگون‌بخت بود و مدام از آن به عنوان یکی از عوامل تألم همیشگی‌اش یاد می‌کرد. در سال ۱۳۳۵ ه.ق یکی از دوستان عارف به نام «عبدالرحیم خان» خودکشی کرد و عارف بر اثر این واقعه به جنون مبتلا شد و «نظام‌السلطنه مافی» او را برای مداوا به بغداد برد. پس از چندی با شروع جنگ جهانی اول همراه با نظام‌السلطنه به استانبول رفت. وی در سال ۱۳۳۷ ه.ق به تهران بازگشت و کنسرت باشکوهی ترتیب داد. او در هنگام مرگ «کلنل محمدتقی خان پسیان» در سال ۱۳۴۰ ه.ق در تشییع جنازه‌اش شرکت کرد و به مسبب این حادثه ناسزا گفت.



عارف در سال ۱۳۰۵ ه.ش به دعوت یکی از دوستانش به بروجرد رفت تا شرح احوال دوره آزادی‌خواهی خود را بنویسد. اما از بروجرد بر اثر حادثه‌ای ناخوشایند (مسموم کردن یکی از سگ‌های وی و شایعاتی مبنی بر دفن جسد سگ در یک امامزاده) خارج شده و به اراک پناه برد

اما در اراک هم او را راحت نگذاشتند و به بستر بیماری افتاد. در سال ۱۳۰۷ ه.ش جهت معالجه نزد «دکتر بدیع» به همدان رفت و برای همیشه در آنجا ماند. عارف در همدان بیمار، رنج‌دیده و مایوس بود و از همه، جز

اندک دوستانی صمیمی کناره گرفت و انسان‌ها را شیطان و دروغگو می‌نامید. او از دشمنی اهل روزگار چنین شکوه می‌کند: «آخر این چه بدبختی بود که دامن‌گیر من شده است. «فرمانفرما» با من بد، «سلیمان میرزا» بد، «قوام‌السلطنه» بد، «تقی‌زاده» هم بد، «نصرت‌الدوله» بد، «ملک‌الشعرا» بد، مرتجع و آزادی‌خواه هر دو دشمن، من از هر طرف هدف تیر کینه‌خواهی شده‌ام.»

عارف باقی‌ماندهٔ عمر را در خانه‌ای اجاره‌ای در یک قلعهٔ کوچک در «درهٔ مراد بیک» با یک کلفت به صورت تبعیدی و خودخواسته سکونت گزید؛ در حالی که دارایی او سه سگ و دو دست لباس کهنه بود. او در سال‌های پایانی با فقر دست به گریبان بود و اگرچه دوستان دور و نزدیک به او کمک می‌کردند، این امر به روح آزادهٔ شاعر لطمه می‌زد و او را شرمنده می‌ساخت.

وی سرانجام در روز یکشنبه یکم بهمن ماه ۱۳۱۲ ه.ش در حالی که ۵۴ سال داشت، به مرگ زودرس درگذشت. جیران، کلفتش که او را به عقد خویش در آورده بود، حکایت کرده که عارف در آخرین دم از او خواست که وی را نزدیک پنجره ببرد تا آفتاب و آسمان میهن را ببیند و او پس از دیدن آفتاب چنین خواند: «ستایش مر آن ایزد تابناک/ که پاک آمدم، پاک رفتم به خاک!»، سپس به بستر بازگشت و لحظاتی بعد جان سپرد. او را در کنار آرامگاه بوعلی سینا در همدان به خاک سپردند.

خصوصیات فکری و ادبی اشعار و تصانیف عارف:

عارف در ابتدای کار هنری خود از وقایع سیاسی به دور بود، ولی انقلاب مشروطه او را به شاعری انقلابی، آزادی‌خواه و میهن‌پرست تبدیل کرد. وقایع انقلاب به‌گونه‌ای شاعر جوان را تحت سیطرهٔ خود قرار داد که بقیهٔ مسائل زندگی او در درجهٔ دوم اهمیت قرار گرفت. شعر و تصنیف عارف شاخص تبدیل ادبیات به یک وسیلهٔ مبارزه در راه آرمان‌های وطن‌خواهانه است. عارف که

در دوران ظلمانی استبداد با هر طبقه‌ای از جامعه در تماس بود، ظلم، اجحاف و ریاکاری طبقه حاکم و خواب غفلت را در سطوح مختلف اجتماع مشاهده کرد؛ بدین رو درصدد برآمد که به وسیله کنسرت‌ها و سرودهای

هیجان‌انگیز و گاهی تلخ خود، بنیان و اساس زمام‌داران دوران را درهم شکنند و ملت را از خواب غفلت بیدار کند. شعر وی ساده و روان است، چنانچه بخشی از اشعارش ترجمان احساسات طبقه عامه و آزادی‌خواه ملت ایران است. شاهد این مدعا خوانده شدن تصانیف و غزلیات اوست در سرتاسر ایران. کسانی که در کنسرت‌های او حضور یافته‌اند و شاهد هیجان و تأثیر مستمعین بوده‌اند بهتر می‌توانند پایه تأثیر این شاعر شورانگیز و دلیر ایران را درک کنند. عارف که خانواده‌ی قاجار را باعث عقب‌ماندگی و فلاکت و ویرانی ایران می‌دانست هنگامی که رضاخان با شعار جمهوری پای به میدان گذاشت همچون اکثریت روشن‌فکران آن روزگار با شور و شغف وصف‌ناپذیری به پشتیبانی او برخاست. عارف، میرزاده عشقی، ملک‌الشعراى بهار و بسیاری دیگر امیدوار بودند که با حکومت جمهوری، راه پیشرفت اجتماعی و تحقق اهداف مشروطیت باز خواهد شد. «مارش جمهوری» و غزل‌های عارف برخاسته از همین انگیزه‌های ملی و انسانی بود.

شعر و تصنیف عارف شاخص تبدیل ادبیات به یک وسیله مبارزه در راه آرمان‌های وطن‌خواهانه است. عارف که در دوران ظلمانی استبداد با هر طبقه‌ای از جامعه در تماس بود، ظلم، اجحاف و ریاکاری طبقه حاکم و خواب غفلت را در سطوح مختلف اجتماع مشاهده کرد؛ بدین رو درصدد برآمد که به وسیله کنسرت‌ها و سرودهای هیجان‌انگیز و گاهی تلخ خود، بنیان و اساس زمام‌داران دوران را درهم شکنند و ملت را از خواب غفلت بیدار کند.

تصنیف‌های عارف، آغازگر مفهوم وطن در موسیقی ملی ایران:

عارف بدون تردید مهم‌ترین تصنیف‌سرای عصر مشروطیت ایران است.

او موسیقی را خوب می‌دانست و به گوشه‌های دستگاهی موسیقی ایرانی

تسلط اعجاب‌آوری داشت. صدای خوب و توانایی‌اش در نواختن آلات موسیقایی باعث شد که کنسرت‌های زیادی در شهرهای مختلف برگزار کند. او در این کنسرت‌ها معمولاً اشعار و تصنیف‌های خود را می‌خواند. مفاهیم عمده‌ای چون آزادی، حاکمیت قانون، وطن‌دوستی و دوری از جهل و تعصبات و سنت‌های دست و پاگیر و مبارزه با استبداد و استثمار از مهم‌ترین درون‌مایه‌های تصنیف‌های اوست. عارف در متنی با عنوان «تاریخ تصنیف ساختن من» با زبانی نیشدار و گزنده چنین می‌گوید: «... نه تنها فراموشم نخواهد شد، بلکه معاصرین دوره انقلاب نیز هیچ‌وقت از خاطر دور نخواهند داشت که وقتی من شروع به تصنیف ساختن و سرودهای ملی و وطنی کردم، مردم خیال می‌کردند که باید تصنیف برای بدکاره‌های دربار، یا «ببری خان» گربه شاه شهید مانند: «گربه دارم الجه، می‌رود بالای باجه، می‌ارد کله پاچه، گربه مرا پیشتش مکن بدش می‌داد!»، یا تصنیفی از زبان گناهکاری به گناهکاری در مضمون: «شهزاده ظل‌السلطانم، چشم و چراغ ایرانم...» گفته شود! از بیست سال قبل مرحوم میرزا علی‌اکبر شیدا که حقیقت‌درویشی را دارا و مردی وارسته و صورتاً و معناً آزادمردی بود، تغییراتی در تصنیف داد و اغلب تصنیفاتش دارای آهنگ‌های دلنشین بود. مختصر سه‌تاری هم می‌زد و تصنیف را اغلب نصفه‌شب در راز و نیاز تنهایی درست می‌کرد، بعد دل و جان باخته رقصه‌ای یهودی شد و آخر کارش به جنون کشید... باری مقصود از ذکر اسامی تصنیف‌های عامیانه فوق، غیر از آن مرحوم شیدا، آن بود که بدانند اگر من هیچ خدمتی دیگر به موسیقی و ادبیات ایران نکرده باشم وقتی تصنیف وطنی ساخته‌ام که ایرانی از ده هزار نفر یک نفرش نمی‌دانست وطن یعنی چه!، تنها تصور می‌کردند وطن شهر یا دهی است که انسان در آنجا زاییده شده باشد چنانچه اگر مثلاً یک کرمانی به اصفهان می‌رفت و در آنجا بر وی خوش نمی‌گذشت با کمال دلتنگی می‌خواند: «نه در غربت دلم شاد و نه رویی در وطن دارم/ الهی بخت برگردد ازین طالع که من دارم!»، جنگ

حیدری و نعمتی هم از میان نرفته است و اهل یک محله با اهل محله دیگر مانند آلمان و فرانسه در سر «آلزاس لرن» درجنگند. خصومت بچه‌های چاله میدان با لوطی‌های سنگلج در سر حرکت دادن نخل تکیه حاجی رجبعلی، موضوع بحث است. جنگ جهانگیر که مدتی است شروع کرده و در واقع هنوز خاتمه نیافته اسباب حیرت مردمان شده، در صورتی که این نفاق‌های داخلی ما صدها سال است موجودند...»

عارف بدون تردید مهم‌ترین تصنیف‌سرای عصر مشروطیت ایران است. او موسیقی را خوب می‌دانست و به گوشه‌های دستگاهی موسیقی ایرانی تسلط اعجاب‌آوری داشت. صدای خوب و توانایی‌اش در نواختن آلات موسیقایی باعث شد که کنسرت‌های زیادی در شهرهای مختلف برگزار کند.

عارف بی‌شک شاعر ملی ایران است. شاعری که همان‌گونه که خود گفت از نخستین کسانی است که به بازشناسی ملیت ایرانی کوشیده است. تصنیف‌های او مملو از ایماژهای وطن‌خواهانه است. تصویرهایی که گاه اگرچه خام‌دستانه و رمانتیک به نظر می‌رسند، اما نشانی از تعلق خاطر سراینده‌شان در وانفسای جنگ میان سنت و تجدد در جنبش مشروطه ایران دارد.



عارف یا تصنیف‌های وطنی - سیاسی ساخته و یا تصنیف‌های عاشقانه، و در هر دو زمینه نیز بی‌باک و سنت‌شکن بوده است. تصنیف‌های عارف چون اکثراً در وصف حال و اوضاع زمانه بود همگی تأثیر بسزایی در مجامع آن روز داشت. عارف از اولین کسانی است که در ایران کنسرت برگزار کرد و بر جنبه غیرمجلسی بودن موسیقی و مردمی بودن آن تأکید می‌ورزید.

از عارف حدود سی و اندی تصنیف برجای مانده است. در زیر نام مهم‌ترین تصنیف‌ها، آواز و دستگاه تصنیف، تاریخ سُرایش و علت سروده شدن برخی از آنها آمده است:

یک) دیدم صنمی، سرو قدی، روی چو ماهی (آواز افشاری، تاریخ سُرایش: ۱۲۶۵ ه.ش / ۱۳۱۵ ه.ق)

دو) ای آمان از فراق آمان (دستگاه شور، تاریخ سُرایش: ۱۲۷۵ ه.ش، هم‌زمان با ورود مشروطه‌خواهان به تهران)

سه) نمی‌دانم چه در پیمانۀ کردی (آواز افشاری)

چهار) نکنم چاره اگر دل هر جایی را (آواز افشاری، تاریخ سُرایش: ۱۲۷۶ ه.ش)

پنج) افتخار همه آفاقی و منظور منی (دستگاه سه‌گاه، برای افتخار السلطنه دختر ناصرالدین شاه)

شش) تو ای تاج، تاج سر خسروانی (آواز افشاری، تاریخ سُرایش: ۱۲۷۷ ه.ش، برای تاج السلطنه دختر ناصرالدین شاه)

هفت) از خون جوانان وطن لاله دمیده (آواز دشتی، به مناسبت افتتاح دوره دوم مجلس شورای ملی ایران)

هشت) دل هوس سبزه و صحرا ندارد (آواز ابوعطا)

نه) نه قدرت که با وی نشینم، نه طاقت که جز وی ببینم (آواز افشاری)

ده) ننگ آن خانه که مهمان ز سر خوان برود (آواز دشتی، تاریخ سُرایش: ۱۲۸۸ ه.ش، به مناسبت اخراج مورگان شوستر آمریکایی از ایران)

یازده) باد فرح‌بخش بهاری وزید (آواز بیات‌زند)

دوازده) بلبل شوریده فغان می‌کند (دستگاه ماهور، تاریخ سُرایش: ۱۲۸۹ ه.ش)

سیزده) گریه را به مستی بهانه کردم (دستگاه شور، تاریخ سُرایش: ۱۲۸۷ ه.ش)

چهارده) از کفم رها شد مهار دل (آواز افشاری، تاریخ سُرایش: ۱۲۸۸ ه.ش)

پانزده) تُرکِ چشمش ار فتنه کرد راست (آواز ابوعطا، تاریخ سُرایش: ۱۲۹۴ ه.ش)

شانزده) چه شورها که من به پا ز شاهناز می کنم (دستگاه شور، تاریخ سُرایش: ۱۲۹۵ ه.ش)

هفده) بماندیم ما، مستقل شد ارمنستان (دستگاه سه گاه، تاریخ سُرایش: ۱۲۹۷ ه.ش)
هجده) جان برخی آذربایجان باد (آواز دشتی، تاریخ سُرایش: ۱۲۹۷ ه.ش، برای آذربایجان و در جواب تفرقه-افکنان)

نوزده) شانه بر زلف پریشان زده‌ای، به به به... (آواز دشتی، تاریخ سُرایش: ۱۲۹۷ ه.ش)
بیست) رحم ای خدای دادگر کردی نکردی (آواز بیات‌زند، تاریخ سُرایش: ۱۲۹۷ ه.ش)
بیست و یک) امروز ای فرشته رحمت بلا شدی (آواز افشاری، تاریخ سُرایش: ۱۲۹۹ ه.ش)
بیست و دو) گریه کن که گر سیلِ خون گری ثمر ندارد (آواز دشتی، تاریخ سُرایش: ۱۳۰۰ ه.ش، به مناسبت مرگ کلنل محمدتقی خان پسیان)

بیست و سه) تا رُخت مقید نقاب است (آواز بیات اصفهان، تاریخ سُرایش: ۱۳۰۱ ه.ش)
بیست و چهار) ای دست حق پشت و پناهت بازآ (دستگاه شور، تاریخ سُرایش: ۱۳۰۰ ه.ش، برای سید ضیاء-الدین طباطبایی)

بیست و پنج) بهار دلکش رسید و دل بجا نباشد
بیست و شش) گو به ساقی کز ایای ترک و ماغی
بیست و هفت) باد صبا بر گل گذر کن (در مایه شوستری)
بیست و هشت) ژیان هاف هافوشو هاف کن ببینم! (برای یکی از سگ‌هایش)
بیست و نه) چه آذرها به جان از عشق آذربایجان دارم (تاریخ سُرایش: ۱۳۰۳ ه.ش، به یاد ستارخان و باقرخان)

سی) باد خزانی زد ناگهانی، کرد آنچه دانی (دستگاه شور، تاریخ سُرایش: ۱۳۰۳ ه.ش، برای آذربایجان)

تصنیف «از خون جوانان وطن» مشهورترین تصنیف وطن خواهانه عارف است:

هنگام می و فصل گل و گشت (و جانم گشت و خدا گشت و حبیب گشت) چمن شد

دربار بهاری تهی از زاغ (و جانم زاغ و خدا زاغ) و زغن شد
از ابر کرم خطه ری رشک ختن شد / دلتنگ چو من مرغ (جانم مرغ) قفس بهر وطن شد
چه کج رفتاری ای چرخ، چه بد کرداری ای چرخ، سر کین داری ای چرخ
نه دین داری، نه آیین داری (نه آیین داری) ای چرخ!

از خون جوانان وطن لاله دمیده / از ماتم سرو قدشان سرو خمیده
در سایه گل بلبل از این غصه خزیده / گل نیز و چو من در غمشان جامه دریده
چه کج رفتاری ای چرخ...

خوابند و کیلان و خرابند وزیران / بردند به سرقت همه سیم و زر ایران
ما را نگذراند به یک خانه ویران / یا رب بستان داد فقیران ز امیران
چه کج رفتاری ای چرخ...

از اشک همه روی زمین زیر و زبر کن / مشتی گرت از خاک وطن هست به سر کن
غیرت کن و اندیشه ایام بتر کن / اندر جلو تیر عدو سینه سپر کن
چه کج رفتاری ای چرخ...

از دست عدو ناله من از سر درد است / اندیشه هر آن کس کند از مرگ، نه مرد است
جانبازی عشاق نه چون بازی نرد است / مردی اگر هست کنون وقت نبرد است

چه کج رفتاری ای چرخ...

عارف ز ازل تکیه بر ایام نداده‌ست / جز جام به کس دست چو خیام نداده‌ست
دل جز به سر زلف دلارام نداده‌ست / صد زندگی ننگ به یک نام نداده‌ست
چه کج رفتاری ای چرخ....

تصنیف فوق را عارف در دورهٔ دوم مجلس شورای ملی در تهران ساخته است و آن را به خاطر علاقهٔ «حیدر عمواوغلی» به این تصنیف، به وی تقدیم داشته است. این تصنیف بدون هیچ تردیدی بهترین و مشهورترین تصنیف عارف است. کلام در حدّ اعجاز، داری ایجاز است و بلیغ. مفاهیم جدید و نوآوری مضمونی به خوبی در تمامی پاره‌ها دیده می‌شود. ترجیع زیبایی دارد که تکرار آن تأثر فوق العاده‌ای در مخاطب ایجاد می‌کند و نشان‌دهندهٔ شناخت عمیق عارف از مقولهٔ موسیقی کلمات و تلفیق آن موسیقی با الحان موسیقایی است. وزن عروضی به خوبی در تمامی لخت‌ها رعایت شده است و اگرچه سکته‌هایی دارد اما نمی‌توان در خوش‌آهنگی و موزونی آن تردیدی به دل راه داد. مفاهیم سیاسی و انتقادات تند اجتماعی و سیاسی ازین به بعد بود که در تصنیف‌های عارف و دیگر اشعارش به وضوح پررنگ‌تر از گذشته شد و همین عامل به شهرت روزافزون تصانیفش در میان مردمی که معمولاً از شنیدن چنین مسائلی محروم و بی‌بهره بودند یاری رساند. براعت استهلال پارهٔ نخست مخاطب را آمادهٔ شنیدن انتقاداتی تند و حزن‌آور در پاره‌های دیگر می‌کند و ازین طریق است که صحنه‌ای نمایشی و دکوپاژ شده در برابر دیدگان شنوندگان می‌گشاید. تشبیهات و استعارات جاندار و جذابند و بهره بردن از ادب سنتی اگرچه به وضوح دیده می‌شود اما خللی در اثربخشی امروزی‌اش ندارد. این تصنیف بی‌گمان بدون تاریخ مصرف است و آوا و نغمه‌ای است مهیج که تا ابد در جامعهٔ استبدادزدهٔ ما شنیده خواهد شد.



گفتمان معرفت



وطن ما^۱

* زنده یاد احسان الله یارشاطر
بنیان گذار و سروراستار دانشنامه‌ی ایرانیکا، بنیان گذار مرکز مطالعات
ایران‌شناسی و استاد بازنشسته‌ی مطالعات ایرانی در دانشگاه کلمبیا بود

ما دو گونه وطن داریم. یکی آن که میان دریای مازندران و خلیج فارس قرار دارد، با کوه‌های بلند و رودهای کم‌آب و صحراهای فراخ و ریگزارها و شوره‌زارهایی گرم و خشک و بیشه‌هایی که از چند قرن پیش، باز رو به کاستی داشته است و درختانی که نسل بسیاری از آن‌ها را تبر زغال‌گران و آره تخته‌سازان برانداخته است؛ با دهکده‌هایی بیش‌تر کم‌حاصل و تنگدست و شهرهایی عموماً بی‌نقشه و بازیچه‌ی مطامع زمین‌خواران: وطنی که بارها به ستم اسبان مهاجمان ترک و تازی و تاتار کوفته شده و باز با تن ناتوان به‌پاخاسته و به درمان زخم‌های خود پرداخته تا یورش و غارت بعدی را مهیا شود؛ وطنی که زندگی دنیایی‌اش غالباً دستخوش آزار و ستم حکمرانان و آز و خشونت باج‌ستانان و تجاوز کارفرمایان، و زندگی عقبایی‌اش در گرو انذار و تهدید دین‌فروشان و سالوس جبه‌پوشان و فریب روحانی‌نمایان بوده است؛ وطنی که تاریخش ماجرای آشفته و خون‌آلودی است که غم‌نامه‌های سوزناک در قبال آن رنگ می‌بازند؛ وطنی که از چند قرن به این طرف فتور سالخوردگی و فرسودگی گام‌های آن را سست و ناتوان کرده و آن را توشه‌خوار تمدنی بیگانه و پیرو صنعتی زبردست و بالنده ساخته است. هر چندی برای درمان درد پنهان خود دست در دامن شیوه‌ای می‌زند و علاج تازه‌ای را می‌آزماید، اما ضعف درون نقش‌های او را باطل می‌کند و بر حسرتش می‌افزاید.

وطن دوم ما وطنی است که در آفاق ذهن ما خانه دارد. وطنی است روشن و دل‌انگیز با رنگ‌های شفاف و دیده‌فریب. در آن رودکی چنگ برمی‌گیرد و سرود شادی و نغمه‌ی می و مستی می‌نوازد و فردوسی داستان دلاوری‌های قهرمانان ما را با آهنگی پهلوانی سر می‌دهد. خیام شگفتی حیات و سرگردانی انسان را باز می‌نماید؛ ابوسعید از صفای درون و دستگیری

۱. این مقاله به پیشنهاد آقای دکتر طبیبیان در این شماره از نشریه کوجه منتشر شده است. با سپاس از آقای دکتر طبیبیان

مردمان و پرهیز از خودفروشی سخن می‌گویند؛ نظامی ظرایف عشق و شوق را با قلم‌موی کلمات به استادی ترسیم می‌کند و هم ما را به تأمل در حکمت و اخلاق می‌خواند؛ سعدی آدمیت و عدل‌پروری و پوزش‌پذیری و خدمت به خلق و زیبایی آن‌ها را در نظر ما ترسیم می‌کند و مولوی شور و شیدایی خود را به بانگ بلند به گوش‌ها می‌رساند؛ حافظ پرده از زرق صوفیان و ریای زاهدان و سالوس مفتیان و محتسبان برمی‌گیرد و نوای عشق و آزادگی را به آهنگی لطیف در گوش ما زمزمه می‌کند...

وطن خاکی ما پیوسته در معرض آفات است و وطن معنوی ما، برعکس، از گزند باد و باران و دستبرد ویران‌گر حوادث در امان. درخشش آن را تیرگی اعمال ما زایل نمی‌کند. گنجی است که از آن ماست، آفتابی است که پیوسته می‌تابد؛ زنده و پایدار است. بر ماست که این وطن را زیباتر و تابناک‌تر کنیم.

خیام شگفتی حیات و سرگردانی انسان را باز می‌نماید؛ ابوسعید از صفای درون و دستگیری مردمان و پرهیز از خودفروشی سخن می‌گویند؛ نظامی ظرایف عشق و شوق را با قلم‌موی کلمات به استادی ترسیم می‌کند و هم ما را به تأمل در حکمت و اخلاق می‌خواند؛ سعدی آدمیت و عدل‌پروری و پوزش‌پذیری و خدمت به خلق و زیبایی آن‌ها را در نظر ما ترسیم می‌کند و مولوی شور و شیدایی خود را به بانگ بلند به گوش‌ها می‌رساند؛ حافظ پرده از زرق صوفیان و ریای زاهدان و سالوس مفتیان و محتسبان برمی‌گیرد و نوای عشق و آزادگی را به آهنگی لطیف در گوش ما زمزمه می‌کند...



تأملات

تأملاتی در ریشه‌های فقر فرهنگی وطن دوستی در ایران

* محمد منصورنژاد - دکتری علوم سیاسی، دین پژوه،
مدیر گروه دین پژوهی انجمن علمی مطالعات صلح ایران



در چند دهه‌ی اخیر شاهد بودیم که رسانه‌های رسمی، بر مسائلی که حول ایران و وطن است، کمتر تمرکز دارند و مقامات نیز علاقه‌ای برای تبلیغ بر روی مظاهر وطنی نداشتند. در این یادداشت کوتاه، پس از ذکر مقدماتی، نکاتی در چرایی این مسئله می‌آید.

۱. اول اینکه کلمه وطن، واژه‌ای فارسی نیست و عربی است. پس نباید ریشه‌های آن را در فرهنگ پیش از اسلام ایران جست. البته کلمات دیگری چون زادبوم، مام میهن، کشور، سرزمین مادری و برجسته‌تر آن‌ها کلمه‌ی «ایران» را معادل فارسی وطن دانست. نکته دیگر هم بسیار مضیق و موسع شدن مصداق وطن است: وطن در عهد ساسانی کجا و وطن در عهد پسامغولی کشور که این دیار به صورت ملوک الطوائفی اداره می‌شد، کجا؟ مثلاً حیطه‌ی سامانیان، صفاریان، دیلمیان، غزنویان، سلجوقیان و... که گاه هم‌زمان در گوشه‌ای از این سرزمین حکم می‌راندند و با هم تنازع داشتند، کدام ایران بود و کدام نبود؟

۲. می‌دانیم که هیچ کسی به اندازه حکیم «فردوسی» در دیوان مشهورش شاهنامه، مفهوم ایران (معادل وطن) را بکار نبرده است. اما در پژوهش مهم و گسترده (بالای ۱۱۰۰ صفحه‌ای) با این مشخصات: سرّامی، قدمعلی (۱۳۷۳) از رنگ گل تا رنج خار: شکل شناسی قصه‌های شاهنامه، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی (چاپ دوم)، گفته شده است: جنبه ناسیونالیستی شاهنامه چندان قوی نیست. فردوسی چندصدبار نام ایران را در شعر خویش آورده است، اما این نام جز در موارد انگشت شمار، حس میهن پرستی او را برنینگیخته است. از سخن شاعر پیداست که ایران را دوست دارد، اما این دوست داشتن، اولاً: به هیچ عنوان افراطی نیست و ثانیاً: همواره واقع‌بینانه است. در نگاه او وطن آدمیزاد، نه ایران و حتی گوی گردان خاک آلود زمین، که همه‌ی جهان هستی است. او با این دید جهانی می‌تواند «اسکندر» را با این که نکوهش می‌کند،

بپردازد و یا مفصل از «ضحاک» تازی بگوید. این موارد حکایت از آن دارد که این بزرگ‌مرد زنجیر مهر آب و خاک نیاکان نبست و دنیا را خانه‌ی خود می‌بیند. (سرامی، ۱۳۷۳، صص ۷۱۳-۵)

۳. ایران هیچ‌گاه تجربه «دولت ملی» نداشت که محور تصمیماتش وطن، ملت، منافع ملی و... باشد. حتی مثلاً «رضا شاه» که برخی تصور می‌کنند دولت ملی تاسیس نمود! (جدای از عملکردش که بخشی به نفع ایران بود و بخشی هم نبود)، ملت ایران نه فهمید که او چه زمانی و برای چه آمد؟ و چه زمانی و برای چه رفت؟ دولت ملی از ملتی که در وطن ساکنند برمی‌خیزد و مشروعیتش را از آن‌ها می‌گیرد و مردم حق عزل او را دارند و... چنین حکومتی در تاریخ این سامان، غایب است. دولت ملی، علایق ملی و وطنی را دامن می‌زند، نه اینکه نمادهای ملی را مستقیم و غیرمستقیم، حذف کند!

ایران هیچ‌گاه تجربه «دولت ملی» نداشت که محور تصمیماتش وطن، ملت، منافع ملی و... باشد. حتی مثلاً «رضا شاه» که برخی تصور می‌کنند دولت ملی تاسیس نمود! (جدای از عملکردش که بخشی به نفع ایران بود و بخشی هم نبود)، ملت ایران نه فهمید که او چه زمانی و برای چه آمد؟

۴. از جهت اندیشه‌ای، چند جریان، وطن دوستی در ایران را جدی نگرفتند، اگر گفته نشود که معارض آن بودند. تفصیل این مدعا را در چند مقاله باید گفت. اما در حد اشاراتی می‌توان این گروه‌ها را چنین برشماری نمود:

یک: مارکسیست‌های جهان و ایرانی، مدافع جهان-وطنی و نگاه انترناسیونالیستی بودند و نه ناسیونالیستی! (پرولتاریای جهان متحد شوید!)

دو: عرفای ما که اصلاً وطن را بی‌ارتباط با خاک معنا می‌کردند. شعر مشهور «شیخ بهایی» در «نان و حلوا؛ بخش ۹ آورد:

گنج علم «ما ظهر مع ما بطن»

گفت: از ایمان بود حب الوطن

این وطن، مصر و عراق و شام نیست

این وطن، شهریست کان را نام نیست؛



با اینکه مولانا پیش از او در دیوان شمس و مثنوی، بالای ۱۰۰ بار از وطن گفت، اما مرادش وطنی غیرخاکی و قدسی است و نیستانی است که برای رسیدن بدان ناله می‌کند. مثلاً؛

خموش کن که سخن را وطن دمشق دلست

مگو غریب ورا کش چنین وطن باشد

(دیوان شمس: غزل ۹۲۰)

از دم حب الوطن بگذر مه‌ایست

که وطن آن سوست جان این سوی نیست

(مثنوی معنوی: دفتر چهارم: بخش ۸۳)

سه: اغلب حوزوی‌ها که فقه مدارند، از امت اسلامی، دارالاسلام (در مقابل دارالکفر، دار الذمه و...) گفتند؛ خاکی که مسلمین به هر طریقی در اختیار دارند و در آن ساکنند (نه ایرانیان و یا عراقی‌ها) و... دفاع می‌کردند و نه مرزبندی‌های بر اساس دولت‌های موجود؛

چهار: از ایده «ایران‌شهری» نیز می‌توان روایت ضد دولت ملی و غیر وطن فعلی داشت، اگر مراد جغرافیای عهد ساسانی باشد و «منطقه نوروز» (جغرافیای حدود ۱۳ کشور در عصر ما) غیر فرهنگی تفسیر و تعبیر شود. مگر آنکه به صراحت بگویند که بحث و ایده ایران‌شهری، امری تاریخی است و فعلاً تنها درون مایه فرهنگی داشته و مدافع «ایران فرهنگی» بوده و سخت مدافع ایران فعلی به عنوان وطن، در جغرافیای کنونی‌اند و فراتر از آن را وطن به معنای امروزی نمی‌دانند. در این صورت از لیست معارضین دولت ملی وطن فعلی حذف می‌شوند؛

پنج: در نهایت برخی «پست مدرن‌های» جهانی و ایرانی هم که با مفاهیم و دستاوردهای مدرنیته مشکل داشتند، به ملیت می‌تاختند و آن را دارای آثار سوزنده می‌دانستند. مثلاً مباحث دکتر «رضا داوری اردکانی» در کتاب ناسیونالیسم و انقلاب، (ص ۷۸) که در سال ۱۳۶۵ منتشر شد که در بهترین حالت بین ناسیونالیسم (ملی‌گرایی) و وطن‌دوستی حصار کشید و گفت که وطن فرع بر ناسیونالیسم نیست و با آن ملازمتی ندارد. برای همین او به زبان فارسی علاقه دارد، اما مخالف ناسیونالیسم است. گرچه او در این سال‌ها به صورت کلی از مواضع پیشین کمی عقب نشست، اما به صورت مشخص و اثباتی نظر جدیدش در باب وطن را نگفت؛ ساختمانی (ساختمان دفاع از ملیت ایران) را مخدوش و کلنگی کرد، بدون اینکه بنای تازه‌ای بسازد!

۵. نتیجه‌ی سخن آنکه:

یک: این‌گونه نیست که در ایران، ایده‌ی ملی و ملت همواره و از سوی همگان امری مطلوب و مستحسنی بوده است و از تاسیس دولت ملی در وطن ایرانی استقبال می‌شد. بی‌جهت نبود که مثلاً دهه‌ی پیش اگر کسی می‌گفت: «ایران برای همه‌ی ایرانیان» از نگاه برخی یک انحراف و چه بسا اتهام و جرم محسوب می‌شد و...

دو: هویت ملی با دولت ملی سروکار دارد و وطن در معنای تازه، که به خاک مشخصی، با مردمانی معین، زیر نظر پرچمی، نظر داشته مسائل زبانی و قومی در آن مدخلیت دارد، عقبه تاریخی و مفاخر پیشین در آن موضوعیت می‌یابد و...، در دوران جدید معنا یافت و در مقابل سیطره امپراتوری‌ها و شاهنشاهی‌هایی بود که گستره‌ی بسیار وسیع داشتند و هویت قومی ملل را نفی می‌کردند. در ایران هم در حوالی دوران «مشروطه» وطن به معنای دوست داشتن ایران و غیرت ورزیدن نسبت بدان، در ادبیات ظاهر شد. مثلاً «نسیم شمال»، در دیوانش (باغ بهشت، ص ۹۲) می‌سرود:

ای جوانان وطن
 نونهالان وطن
 می‌رود جان وطن
 موقع دادرسی است، روز فریادرسی است
 این وطن مادر ماست
 بلکه تاج سر ماست، بالش و بستر ماست ...

هویت ملی با دولت ملی سروکار دارد و وطن در معنای تازه، که به خاک مشخصی، با مردمانی معین، زیر نظر پرچمی، نظر داشته مسائل زبانی و قومی در آن مدخلیت دارد، عقبه تاریخی و مفاخر پیشین در آن موضوعیت می‌یابد

سه: ناگفته نماند که وطن‌دوستی، وطن‌گرایی و نگاه‌های ناسیونالیستی می‌تواند معتدل باشد که طبیعی است آدمی زادگاهش را دوست داشته باشد و اگر نباشد، جای سوال دارد و بلکه بیماری است! اما وقتی همین موضوع حالت افراطی می‌یابد و در نگاه‌های «شوونیستی» تصور می‌شود، قومی و ملتی ژن برتر دارند، بر دیگران فضیلت داشته و... مسئله آفرین می‌شود و به عنوان یک بیماری اجتماعی و فرهنگی باید درمان شود.

چهار: در کنار نگاه نادرست اصحاب قدرت، اندیشه‌ای معارض هم مانع رشد فرهنگ ملی و وطنی بودند. در این باب اندیشمندان ایرانی باید چشم‌ها را بشویند و موضوع را جور دیگر و با حساسیت ببینند! از جمله مطالبات منسجم و نهادینه باید شکل‌گیری دولتی ملی باشد، تا به صورت طبیعی از وطن‌دوستی دفاع کند.

پنج: اتفاقاتی، از جمله تجاوز بیگانگان، زمینه را برای احیای حسن وطن‌دوستی فراهم می‌آورد و همه‌ی ایران دوستان لازم است از این موقعیت‌های استثنایی استفاده کرده و این نهال اصیل را خوب پرورش دهند تا همواره سرمایه‌ای برای دفاع از آب و خاک کشور به ویژه در زمان خطر باشد.

ایران بانو چرا وطن، مادر است؟!

* مرضیه مددی دارستانی
دکتری مردم‌شناسی دانشگاه تهران، استاد دانشگاه



ایران بانو می‌دانم خسته‌ای. می‌دانم باز هم برای هزارمین بار در طول تاریخ زخم خورده‌ای. می‌دانم باز تو را آزاده‌اند. می‌دانم باز هم عزادار فرزندان هستی؟ ایران بانو قربان قلب دردمندت که همواره مورد هجوم نامردان قرار گرفته‌ای. اما می‌دانی تو عزیزمایی؟ می‌دانی برایت جان‌ها داده‌ایم و خواهیم داد؟ می‌دانی اگر خطی به روی چهره زیبایت بیافتد ما فرزندان می‌میریم؟ ایران بانو می‌دانم خسته‌ای اما بدان تو تا ابد پاینده خواهی ماند و صلابت ازلی و ابدی است. یادداشتهم را با مقدمه‌ای کمی متفاوت که بیشتر دلنوشته است شروع کردم؛ برای ادای احترام به وطنم، به عزیزانی که مقاومت کردند و به جان‌های عزیزی که در این روزها فدا شدند تا وطن، ایران بماند. این یادداشت کمی متفاوت‌تر از یادداشت‌های قبلی است. شاید کمی زنانه‌تر و احساسی‌تر. احساس می‌کنم در این برهه‌ی تاریخ بعد از ۱۲ روز کابوسی که بر ما ملت ایران گذشت، لازم است در کنار عقلانی و علمی حرف زدن کمی از عواطف و احساساتمان بگوییم. اینکه وطن برای ما کجا قرار دارد؟ به راستی در روزهایی که گذشت هزاران سؤال برایم پیش آمد. زمانی که صفحات مجازی و اخبار را می‌خواندم. زمانی که به تحلیل‌های اطرافیانم گوش می‌کردم. در روزهایی که گذشت هرکس به نوبه‌ی خودش یک مفسر سیاسی بود. یک تحلیل و پیش‌گویی از شرایط پیش آمده داشت. در میان همه این‌ها یک چیز خیلی برایم پررنگ بوده و هست. اینکه چرا وقتی در شرایط حساس از وطن حرف می‌زنیم غلیان احساسات ما شدیدتر است؟ چرا وقتی از وطن حرف می‌زنیم وطن با واژه‌ی مادر برایمان برابری می‌کند؟ چرا وطن مادر است؟ چرا زمانی که مورد هجوم بیگانگان قرار می‌گیریم. همه تلاش می‌کنیم مثل زمانی که حال مادرمان خراب است و هرکاری می‌کنیم تا خوب باشد، برای وطن هم جانفشانی می‌کنیم؟ ریشه‌ی این تشابه زیبا، این زنانگی پر از صلابت از کجاست؟

ریشه‌های تاریخی و فرهنگی

نخستین پیوند میان مادر و زمین را می‌توان در اسطوره‌های باستانی سراغ گرفت. در اسطوره‌های یونانی، گایا نماد زمین مادر است؛ در هند، زمین به نام پرتیوی ماتا شناخته می‌شود و در ایران باستان، ایزدبانویی چون اناهیتا نقش زایش و پرورش زمین را دارد. این تصور از زمین به‌مثابه مادر، از دیرباز با وطن به‌مثابه قلمرو ملموس زندگی مردم پیوند خورده است.

نخستین پیوند میان مادر و زمین را می‌توان در اسطوره‌های باستانی سراغ گرفت. در اسطوره‌های یونانی، گایا نماد زمین مادر است؛ در هند، زمین به نام پرتیوی ماتا شناخته می‌شود و در ایران باستان، ایزدبانویی چون اناهیتا نقش زایش و پرورش زمین را دارد. این تصور از زمین به‌مثابه مادر، از دیرباز با وطن به‌مثابه قلمرو ملموس زندگی مردم پیوند خورده است.

در دوران مدرن، با شکل‌گیری دولت-ملت‌ها، این استعاره وارد گفتمان سیاسی شد. در انقلاب فرانسه، مفهوم *la patrie* به معنای پدر یا مادر وطن رواج یافت. هم‌زمان با گسترش ایدئولوژی‌های ملی‌گرایانه، تصویر مادر وطن در قالب نمادهایی زنانه بر پوسترها، شعرها، و سرودها ظاهر شد و نقش مهمی در بسیج جمعی ایفا کرد. در ایران، مفهوم "ایران مادر ماست" یا شعارهایی چون "جانم فدای ایران"، از دل سنت‌هایی بیرون می‌آید که خاک، زمین، و ملت را به بدن مادری تشبیه کرده‌اند. در ادبیات جنگ ایران، از شعرهای دفاع مقدس گرفته تا فیلم‌های دهه ۱۳۶۰، مادر و وطن اغلب به‌هم گره می‌خورند: مادر شهید که فرزندش را تقدیم وطن می‌کند؛ و وطن که همچون مادری رنج‌کشیده به تصویر درمی‌آید که باید آزاد شود.



روان کاوی پیوند وطن - مادر: ناخودآگاه و فداکاری

از منظر روان کاوی، مادری نخستین ابژه پیوند عاطفی انسان است. به تعبیر فروید، جدایی از مادر لحظه‌ای دردناک اما ضروری در فرآیند فردیت‌یابی است؛ اما این جدایی همیشه با نوعی نوستالژی همراه است که در ناخودآگاه باقی می‌ماند. لاکان این فقدان بنیادین را نقطه تولد میل می‌داند. در لحظات بحران، سوژه‌ها میل بازگشت به «اصل» را دارند؛ مادر، وطن، زبان مادری، یا فرهنگ سنتی.

زمانی که وطن تهدید می‌شود، مانند مادری است که در خطر است و این تهدید حس حفاظت و بازگشت را در ناخودآگاه فردی و جمعی بیدار می‌کند. به همین دلیل، فداکاری برای وطن، با فداکاری برای مادر هم‌ارز می‌شود. حتی مرگ، در این چارچوب، نه یک پایان بلکه بازگشتی متعالی به آغوش وطن - مادر تلقی می‌شود.

مری داگلاس و دیگر انسان‌شناسان بدن، نشان داده‌اند که جوامع اغلب مرزهای بدن را به عنوان استعاره‌ای برای مرزهای جامعه می‌فهمند. اگر بدن مادر وطن نقض شود (مثلاً در اشغال نظامی یا تجزیه سیاسی)، این عمل مانند تجاوز به بدن زنانه تلقی می‌شود و خشم جمعی برمی‌انگیزد. از این منظر، وفاداری به وطن، مشابه دفاع از ناموس، بدن، و مادری است که به نوعی همه چیز را نمایندگی می‌کند: زبان، تاریخ، خاک، خون، و نسل.

مری داگلاس و دیگر انسان‌شناسان بدن، نشان داده‌اند که جوامع اغلب مرزهای بدن را به عنوان استعاره‌ای برای مرزهای جامعه می‌فهمند. اگر بدن مادر وطن نقض شود (مثلاً در اشغال نظامی یا تجزیه سیاسی)، این عمل مانند تجاوز به بدن زنانه تلقی می‌شود و خشم جمعی برمی‌انگیزد.

برخلاف برخی نظریه‌پردازان فمنیست که معتقدند در این رویکرد و نگاه زنانه به وطن، رویکرد جنسیت زده وجود دارد و زن بودن نماد مفعول بودن است. من معتقدم با نسبت دادن وطن به مادری، ما شاهد یک زنانگی هژمونیک و قدرتمند هستیم. زنانگی که قدرت تغییر یا کنترل شرایط را دارد. زنانگی که آن دیگری مهم (مرد) برخلاف سایر موقعیت‌ها که در بالادست قرار داشت، تبدیل به سربازی می‌شود که تمام تلاشش را برای حفظ کیان زنانه می‌کند. به تصور من مهم‌ترین دلیل شباهت وطن به مادری و زنانگی همین قدرت زاینده‌گی، جسارت در عین ظرافت و عقلانیت در عین احساس است. فکر نمی‌کنم هیچ واژه‌ایی دیگری به اندازه‌ی

مادری برازنده‌ی وطن باشد. وطنی که ما را درون خودش جای داده، به ما جان داده، هویت بخشیده است. وطن به‌مثابه مادر امنی است که بشریت در تلاش است از بدو تولد تا مرگ، همواره در آغوش آن آرام گیرد و به وطنش به خاکش که نماد اعتباربخشی او در تمامی ابعاد زندگی است پایند باشد.

وقتی از مام وطن صحبت می‌شود، حیات، سرزندگی و تداوم جامعه را مدیون آن می‌دانیم. این‌ها مصداق کامل قدرت و توانایی زنانه در زاینده‌گی و شریک خلقت بودن است. مادری که حیات می‌بخشد، مادری که با قدرتی سحرآمیز در برابر همه سختی‌ها تاب می‌آورد تا خلقتی صورت گیرد تا تولدی دوباره و فرصت حیات به بشر داده شود. حالا وطن هم در شرایط بحرانی آستان حوادثی است که تلاش می‌کند فرو نیاشد. تلاش می‌کند فرزندانش در امنیت باشند. و همواره در نهایت مام وطن است که دوباره شرایط جدید و ثبات را خلق می‌کند. وطن همواره در طول تاریخ بارها و بارها فرصت حیات دوباره داده است. همواره آغوشش برای فرزندانش باز بوده و هست. رابطه‌ی زیبای مادر و فرزند بین وطن و ملت در بحران‌های سیاسی، نظامی و اجتماعی همواره پیروزی احساس بر عقلانیت و سیاهی سیاست بوده است. وطن و ملت در قامت خانواده، پیروز تاریخ بوده است. امید است این وابستگی و پیروزی پاینده و مانا باشد.

منابع برای مطالعه آزاد

1. Benedict Anderson, Imagined Communities
2. Anne McClintock, Imperial Leather: Race, Gender, and Sexuality in the Colonial Contest
3. Julia Kristeva, Nations Without Nationalism
4. Victor Turner, The Ritual Process
5. Edward Said, Culture and Imperialism
6. Michel Foucault, Power/Knowledge

۱. ملاتی کلاین، نوشته‌های روان‌کاوانه درباره اضطراب جدایی از مادر
۲. فاطمه صادقی - مقاله‌هایی درباره جنسیت و ملت در ایران
۳. حمید دباشی - «ایران به‌مثابه روایت»
۴. جودیت باتلر - «در باب بدن، آسیب‌پذیری و ملت»

سه قرائت از نسبت وطن و حکومت در ایران معاصر

* احسان ابراهیمی
پژوهشگر فلسفه



تا دل هرزه‌گرد من رفت به چین زلف تو زان سفر دراز خود عزم وطن نمی‌کند
۱. سه جریان فکری در نسبت وطن و حکومت:

در باب ربط و نسبت حکومت مستقر با وطن چند جریان کلان در ایران چند دهه‌ی اخیر وجود دارد؛

الف) عده‌ای معتقدند وطن بر هر حکومتی مقدم است و حکومت‌ها مهمانان موقت و گذرای وطن‌اند و این وطن است که اولویت و اصالت دارد؛ در درون این جریان، جریان افراطی‌ای ریشه دوانده است که نه تنها به اصالت و اولویت وطن باور دارد، بل معتقد است وطن و این‌جا ایران، یعنی ایرانیت، یک فلسفه و جهان‌بینی و اندیشه است و از آن به «ایران‌شهری» یاد می‌کنند: این جهان‌بینی باید همواره پاسداشت و محترم انگاشته شود. دیانت و این‌جا اسلام، زوال و انحطاط اندیشه‌ی ایران‌شهری را در درون خود دارد و از این رو باید به سمت موضوع و دال مرکزی، یعنی ایران بازگردیم. (سید جواد طباطبایی بنیان‌گذار این نظریه و از آباء نظریه‌ی ایران‌شهری بود. نشریاتی مثل «سیاست‌نامه» که سخن‌گوی نوعی محافظه‌کاری ایرانی است مروج چنین دیدگاه‌هایی است.) حکومت پهلوی چنین دیدگاهی را بیشتر در بُعد سیاسی و تاریخی‌اش داشت و معتقد بود «خدا، شاه، میهن». میهن خود را در شخص پادشاه متبلور می‌ساخت و مردم برای پاسداشت وطن باید دنباله‌رو و دلبسته‌ی پادشاه می‌بودند. تلاش ایدئولوگ‌های آن حکومت و ساختار آموزشی / فرهنگی و گفتمانی حکومت پهلوی دقیقاً متمرکز بود بر ساختن ایده‌ای به نام ایران پیش از اسلام و تبلیغ و ترویج آن در ذیل یک نوع معنویت خنثی و فردی.

عده‌ای معتقدند وطن بر هر حکومتی مقدم است و حکومت‌ها مهمانان موقت و گذرای وطن‌اند و این وطن است که اولویت و اصالت دارد؛ در درون این جریان، جریان افراطی‌ای ریشه دوانده است که نه تنها به اصالت و اولویت وطن باور دارد، بل معتقد است وطن و این‌جا ایران، یعنی ایرانیت، یک فلسفه و جهان‌بینی و اندیشه است.

ب) عده‌ای در قطب مخالف، معتقدند دیانت بر ملیت و ایرانیت مقدم است و اولویت دارد و حکومتی که ادعای حکومت دینی دارد باید در صدر بنشیند و وطن و میهن و ملیت را در خدمت اهداف دینی خود درآورد. کسانی چون مرتضی مطهری و آیت‌الله روح‌الله خمینی و جریان فکری اسلام‌گرا چنین دیدگاهی را درست می‌دانستند و در صدر این جریان فکری بودند. جمله‌ی معروف آیت‌الله خمینی در دوران جنگ ایران و عراق که «ما برای اسلام می‌جنگیم، نه برای ایران» نشانه و شناسه‌ی تام چنین دیدگاهی است. مرتضی مطهری وطن‌دوستی را بین انسان و حیوان مشترک می‌دانست و امری کاملاً غریزی و از این رو بی‌ارزش می‌دانست. در درون این جریان نیز طیفی افراطی وجود دارد که معتقد است این واقعیت که کسی در این خاک و جغرافیا به دنیا آمده هیچ معنایی ندارد و همبستگی دینی و آیینی است که میان امت واحده چون نخ تسبیح فاصله‌ها را از بین می‌برد و نه چیز موهومی به نام «وطن» و «میهن» (بنیادگرایان دینی و جبهه‌ی پایداری به دنباله‌روی از آرای محمدتقی مصباح یزدی در ایران امروز چنین دیدگاه‌هایی دارند. جمله‌ی معروف وی

که «چرا باید به صرف این که در یک محدوده‌ی جغرافیایی به دنیا آمده‌ایم، نسبت به آن تعصب داشته باشیم؟ این همان جاهلیت است.» نماد فکری این جریان است). در واقع ایده‌آل این جریان افراطی، بازگشت به دوران پیشادولت-ملت است و جایگزینی مفهوم ملت با «امت». نمونه‌ی اخیرش، یکی دانستن «وطن» و «آغل» در کلام یکی از وابستگان فکری جبهه‌ی پایداری در صداوسیما بود.

جمهوری اسلامی در تمام دوران خویش تلاش وافر داشته است از تضعیف و تحدید امور مربوط به ملیت و ایرانیت و مفاهیمی از قبیل وطن‌پرستی و وطن‌دوستی و... اولویت اصلی دیانت و شریعت و آن هم خوانشی است که حکومت از این دو دارد و وطن‌زیرنشین علم حکومت دینی است و نه مستقل یا هم‌ارز و هم‌عرض آن. رهبر جمهوری اسلامی در یک سخنرانی‌اش به وضوح چنین موضعی را بیان کرد: «حب وطن چیز بدی نیست، اما اگر تبدیل شود به تعصب کور یا نادیده گرفتن امت اسلامی، آن وقت خطرناک است.»

ج) اما جریان دیگری در کار است که می‌گوید وطن و حکومت مستقر (فارغ از شکل و محتوای حکومت) رابطه‌ی دیالکتیکی، تأثیر و تأثری و متقابل دارند. به دیگر سخن، هر حکومتی که در این خطه از جغرافیا مستقر می‌شود از نظر اخلاقی و تاریخی و در سطح بعدی از منظر حقوقی، ملزم به پاسداشت امنیت و منافع ملت و کشور است و اقداماتش جملگی باید متمرکز بر ارتقای امنیت و منافع ملی باشد؛ همان‌طور که این خطه از جغرافیا نیز امکاناتی بی‌نظیر و منحصربه‌فرد در اختیار هر حکومتی قرار می‌دهد تا برنامه‌ها و اهداف سیاسی و اقتصادی حکومت مستقر را ممکن و محقق سازد. دولت محمد مصدق و در دوران پس از انقلاب، دولت مهدی بازرگان و عقبه‌ی فکری و نظری جریان‌ات جبهه ملی، نهضت آزادی و ملی‌مذهبی‌ها و عموم نواندیشان دینی چنین نظری دارند و نمایندگی فکری چنین دیدگاهی را در افکار عمومی به عهده دارند. مصدق در دادگاه نظامی که بعد از کودتای ۲۸ مرداد تشکیل شده بود به صراحت و شجاعت چنین فریاد زد: «اگر وطن‌دوستی جرم است، من به این جرم افتخار می‌کنم.» مهدی بازرگان نیز با عنایت به حدیث معروف «حب الوطن، من الایمان» (میهن‌دوستی بخشی از ایمان

است) در دادگاه نظامی‌اش چنین جمله‌ای دارد: «ما نهضت کرده‌ایم برای ایران، برای نجات وطن، برای آزادی، برای اخلاق. اسلام، با همه‌ی قداستش، برای همین آمده است.»

«اگر وطن‌دوستی جرم است، من به این جرم افتخار می‌کنم.» مهدی بازرگان نیز با عنایت به حدیث معروف «حب الوطن، من الایمان» (میهن‌دوستی بخشی از ایمان است) در دادگاه نظامی‌اش چنین جمله‌ای دارد: «ما نهضت کرده‌ایم برای ایران، برای نجات وطن، برای آزادی، برای اخلاق. اسلام، با همه‌ی قداستش، برای همین آمده است.»

موقعیت جغرافیایی، سابقه‌ی تاریخی، منابع خدادادی، وسعت سرزمینی، نفت و گاز و معادن بی‌پایان، جمعیت زیاد و ... در کنار آنچه مسامهت و مشارکت فرهنگی، تاریخی و دینی یک ملت در درازنای تاریخ و در افزایش و تقویت فرهنگ و هنر بشری داشته است، امکاناتی است که در خدمت هر حکومت مستقری قرار داده می‌شود تا بتواند مبتنی بر آنها، نقش و جایگاه فردی و ملی آن کشور را ارتقا بخشد.

حال اگر حکومتی بر سر کار باشد که نه‌تنها هیچ درکی از این واقعیات نداشته بل به آنها به چشم فرصت و غنیمت برای پیشبرد اهداف محدود و اقلیت‌محور خود بنگرد یا برعکس، جایگاه فرهنگی و دینی ملتی را که نمایندگی می‌کند، نادیده بگیرد و به دنبال تغییرات دستوری فرهنگی و اجتماعی باشد بدون این‌که به فرصت‌های خاص هر فرهنگ و تمدن به چشم امتیاز و ارزش افزوده نظر کند، از وطن‌خواهی و وطن‌دوستی تهی شده و تبدیل به حکومتی می‌شود که به‌جای نمایندگی مردم و مملکتش، نماینده‌ی اقلیتی زیاده‌خواه خواهد بود. در مقابل این رفتار، بخشی از مردمان نیز در برخوردی واکنشی و عاطفی به ضدیت و نفی هرچیزی برمی‌آیند که

به نحوی و نوعی رنگ و بوی حکومت مستقر را تداعی می کند، و حاضرند برای نابودی حکومت حتی وطن نیز قربانی شود.



۲. وطن دوستی در حکومت‌های دموکراتیک

حکومت‌های دموکراتیک، یعنی حکومت‌هایی که نقش و رأی مردم در شکل‌دهی به مدیریت اجرایی و تقنینی آن وسیع‌تر و عمیق‌تر است، بنا به

تجربه‌ی تاریخی و همچنین مطالعات سیاسی نمایندگی در مجموع بهتری از منافع و امنیت ملی کشور خود دارند و این نمایندگی بهتر نقش اساسی در احساس تعلق بیشتر در مردم نسبت به وطن و میهن‌شان دارد.

مطالعات مقایسه‌ای و تجربی فراوانی درباره نسبت دموکراسی، امنیت ملی و میهن‌دوستی در ادوار مختلف صورت گرفته است و جالب این است که به قطع یقین، در تمام این مطالعات ربط و اثر مستقیم دموکراسی بر تقویت امنیت ملی و حس وطن‌خواهی و میهن‌دوستی مردم مورد تأیید قرار گرفته است:

مطالعه‌ای با عنوان the 'democracy' advantage نمونه‌ای از ۵۰ کشور دموکرات و غیردموکرات را بررسی کرده و نتیجه می‌گیرد که دموکراسی‌ها میانگین رشد اقتصادی و ثبات سیاسی بیشتری دارند؛ همچنین احتمال وقوع درگیری خشونت‌آمیز در آن‌ها پایین‌تر است. حضور گروه‌های متنوع و مشارکت مستقیم مردم در تصمیم‌گیری موجب افزایش شفافیت و احساس مشارکت، تقویت اعتماد به نهادهای حکومتی، و تثبیت انسجام اجتماعی می‌شود؛ و نمایندگی زنان، اقلیت‌ها و گروه‌های کم‌صداترانه قانون‌گذاری مؤثرتر و مشارکت مدنی بالاتری را به همراه دارد.

گزارش مرکز بین‌المللی حکمرانی خوب درباره‌ی کانادا می‌گوید: دموکراسی پارلمانی و حقوقی، همراه با آزادی‌های مدنی، از ارکان اصلی امنیت ملی شناخته می‌شوند، زیرا بازتاب‌دهنده‌ی افکار و نگرانی‌های مردم بوده و نهادهای حکومتی را در برابر دخالت خارجی مقاوم می‌سازد. پس اگر چنین است که مطالعات تجربی و مردم‌شناسانه نشان داده و تأکید کرده‌اند، تنها راه برای تقویت وطن‌دوستی و حس میهن‌خواهی، تقویت سازوکارهای دموکراتیک و مردم‌سالارانه در ساختارهای حقوقی و اجرایی هر کشوری است.

۳. وطن دوستی ایجابی و وطن خواهی سلبی:

می‌توان میان دو نوع وطن دوستی و حس تعلق به میهن تفکیک قائل

شد:

نوع اول وطن دوستی‌ای است که بر عشق به کشور، مسئولیت‌پذیری، تلاش برای بهبود وضعیت و مشارکت فعال در پیشرفت عمومی تأکید می‌کند و بر بهتر، آزادتر و عادلانه‌تر شدن وضعیت کلی و کلان جامعه (تجمیع حکومت و مردم) تمرکز دارد. در این مسیر به دیدگاه «وحدت در عین کثرت»، یعنی به رسمیت شناختن و پذیرش تنوع قومی، دینی، فرهنگی در چارچوب یک ملت و سرزمین با حفظ تمامیت ارضی و منافع ملی باور دارد و از در دوستی و هم‌زیستی با همسایگان خود وارد مناسبات گسترده‌ی اقتصادی امنیتی فرهنگی و ... می‌شود. نمونه‌ی بومی این نوع وطن دوستی را در جنبش مشروطه‌ی ایران شاهد هستیم، که چگونه اقشار، طبقات و اقوام مختلف در مسیر دو هدف کلی یکی تشکیل مجلس ملی و دیگری تأسیس عدالت‌خانه، جنبشی تاریخی را به نتیجه رساندند.

اما نوع دیگری از وطن دوستی که آن را منفی یا سلبی نام داده‌ایم عبارت است از نوعی از وطن دوستی که بر نفرت از دیگری، دشمن‌سازی و اطاعت کورکورانه از حکومت تأکید دارد؛ تنوع مندرج در کشور را بر نمی‌تابد و به نحو دستوری و حذفی در صدد محو تنوع در جهت یک‌دست‌سازی جمعیتی، قومی و فرهنگی سیاست‌گذاری می‌کند و عنصر «نظامی‌گری» را هم در سرکوب مخالفان در داخل و هم در مناسبات با همسایگانش سرلوحه‌ی سیاست‌های خود قرار می‌دهد. دوگانه‌سازی «ما» و «دیگری» کلیدواژه‌ی سیاست‌های فرهنگی این نوع وطن دوستی است و انگ خائن و وطن فروش به شکل فراوان به هر «غیر خودی» نسبت داده می‌شود. در آلمان نازی، دوران پاک‌سازی قومی در بالکان، کره‌ی شمالی و چین مائوئی چنین رویکردهای منفی و سلبی را شاهد بوده‌ایم.

دوگانه‌سازی «ما» و «دیگری» کلیدواژه‌ی سیاست‌های فرهنگی این نوع وطن‌دوستی است و انگ خائن و وطن‌فروش به شکل فراوان به هر «غیر خودی» نسبت داده می‌شود. در آلمان نازی، دوران پاک‌سازی قومی در بالکان، کره‌ی شمالی و چین مائوئی چنین رویکردهای منفی و سلبی را شاهد بوده‌ایم.

۴. وطن، ملت و مسئولیت تاریخی حکومت‌ها:

نسبت وطن و حکومت، نسبتی ساده و یک‌سویه نیست؛ بلکه رابطه‌ای دیالکتیکی، تاریخی و اخلاقی است. حکومتی که از درک معنای وطن، ظرفیت‌های تاریخی، فرهنگی و طبیعی آن ناتوان باشد، و آن را صرفاً ابزاری برای تثبیت قدرت اقلیتی خاص ببیند، نه تنها نماینده‌ی مردم نیست بلکه تهی از وطن‌خواهی نیز هست. در برابر چنین حکومتی، گاه مردم نیز به واکنشی عاطفی و سلبی دچار می‌شوند و هرچه به‌نوعی با حکومت پیوند دارد، از جمله خود وطن، را نفی می‌کنند.

تجربه‌ی تاریخی کشورهای دموکراتیک نشان داده است که مشارکت واقعی مردم در تصمیم‌گیری، بهترین راه تقویت احساس تعلق ملی، امنیت عمومی، و وطن‌دوستی ایجابی است. تنها با بازسازی رابطه‌ی مردم و حکومت بر بنیان دموکراسی و نمایندگی، می‌توان وطن را از انحصار ایدئولوژی‌ها بیرون آورد و آن را به امری مشترک، فراگیر و امیدبخش بدل کرد.



وطن در آینه ملی‌گرایی و امت‌گرایی در ایران * مریم رضایی‌نیا - کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل و علوم سیاسی از دانشگاه تهران. آموزگار

واژه "وطن" در لغت‌نامه دهخدا به معنی زادگاه، کشور، سرزمین نیاکان و محل انس و الفت است. اما وطن در ایران چیزی فراتر از یک واژه است؛ خاطره‌ای جمعی، احساس تعلقی چند وجهی و بازتابی از پیچیدگی‌های تاریخی و فرهنگی. در این سرزمین، وطن گاه در هیئت خاک ظاهر شده و گاه در قالب ایمان، گاه با پرچم برافراشته شده و گاه با اشک در چشم‌های مادری که فرزندش را به جبهه فرستاده.

در ایران معاصر با دو گفتمان هم‌زمان روبرو می‌شویم: "ملت" به عنوان واحدی تاریخی و فرهنگی و "امت" به عنوان ساختاری اعتقادی و فرادولتی. اگر بر اساس ملی‌گرایی وطن را تعریف کنیم به معنای قلمرو جغرافیایی و فرهنگی مشترک یک ملت است که اعضای آن دارای هویت، تاریخ، زبان و ارزش‌های مشترک هستند. در حالیکه وطن در قالب امت صرفاً مفهوم عقیدتی است به این معنی که اسلام مکتبی جهان‌شمول است و برای مرزبندی‌های جغرافیایی، اصالت قائل نیست.

اگر بر اساس ملی‌گرایی وطن را تعریف کنیم به معنای قلمرو جغرافیایی و فرهنگی مشترک یک ملت است که اعضای آن دارای هویت، تاریخ، زبان و ارزش‌های مشترک هستند. در حالیکه وطن در قالب امت صرفاً مفهوم عقیدتی است به این معنی که اسلام مکتبی جهان‌شمول است و برای مرزبندی‌های جغرافیایی، اصالت قائل نیست.

در یک نگاه اجمالی به تاریخ، می‌بینیم که زمانی قدرت ملی‌گرایی بیشتر بوده و در برهه‌ای دیگر تفسیر امت‌گرایی و قرائت ایدئولوژیک بر مفهوم ملی وطن غالب شده است. در عصر مشروطه ناسیونالیسم به ابزاری

برای مقابله با نفوذ خارجی تبدیل شد. در این دوره بود که اندیشه وطن‌محور با تکیه بر قانون، مجلس و آزادی‌های مدنی پر رنگ شد. در دوره پهلوی آنقدر روی ایران‌گرایی و تلاش برای نمادهای ملی البته به سبک غربی تاکید شد که امت‌گرایی به حاشیه رفت. برای اعتراض به شرایط موجود این بار امت‌گرایی بود که دوباره جان گرفت و اسلام به ابزاری برای اعتراض اجتماعی تبدیل شد. همانطور که میشل فوکو وقتی در بحبوحه انقلاب در سفری که به ایران داشت گفته بود: "در این شیوه که آنان مذهب اسلام را به منزله نیرویی انقلابی زیست می‌کنند چیزی غیر از اراده به اطاعتی وفادارانه‌تر از قانون شرع وجود داشت، یعنی اراده به تغییر کل هستی‌شان یا بازگشت به تجربه‌ای معنوی که فکر می‌کنند در قلب اسلام شیعه می‌یابند..." مساله اسلام و امت واحد بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به گفتمان غالب تبدیل شد و خودش را در دکترین "ام‌القری" و "صدور انقلاب" نشان داد. در طول چهار دهه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ما هم‌زیستی ملی‌گرایی و امت‌گرایی را مشاهده می‌کنیم، گرچه همواره یک قرائت در بین بعضی از اقشار جامعه طرفدار بیشتری داشته است اما جمهوری اسلامی در بزنگاه حساس نشان داده که مفهوم وطن را در هم‌زیستی هر دو تفسیر می‌داند. نمود اولش جنگ هشت ساله تحمیلی است. در این دوران پای وطن در میان بود اما وطن به مفهوم امت اسلامی گره می‌خورد، نمادها و شعارهای مذهبی مثل «یا زهرا» در کنار پرچم ایران جلوه‌ای از وطن‌پرانی و اسلامی بود. رزمندگان برای دفاع از وطن در برابر دشمن به باورهای دینی‌شان چنگ می‌انداختند. مراسم عاشورا و ایام عزاداری امام حسین (ع) نمونه‌ای دیگر از این مورد است، مثل مداحی‌های که ملی - مذهبی هستند و حضور اقوام مختلف در کنار هم، نماد همبستگی ملی در مراسم مذهبی است.



در سال‌های اخیر، تقابل و گفت‌وگوی میان دو تفسیر وطن - ملی‌گرایی و امت‌گرایی - به یکی از محورهای هویتی در جامعه ایرانی بدل شده است. همواره نقدهایی از سمت روشنفکران ملی‌گرا وجود دارد که دغدغه حفظ استقلال، تمامیت ارضی و هویت ایرانی در برابر تهدیدات خارجی دارند، بعضی از آن‌ها منتقد سیاست‌های منطقه‌ای ایران هستند و با تاکید بر مرزهای جغرافیایی، آرمان‌های اسلام‌گرایانه را نمی‌پذیرند. از نظر آن‌ها دفاع از فلسطین، یمن و لبنان بخشی از وظیفه ایران نبوده و نیست. شعارهایی چون "نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران" نماد این اعتراضات در دوره‌ای خاص بودند. اما با آغاز جنگ ۱۲ روزه ما شاهد هم‌زیستی این دو قرائت از وطن شدیم. آنجا که رژیم صهیونیستی با تصور اینکه ضربه اول را خواهد زد و بعد نشست و تماشاگر فروپاشی ایران خواهد بود. اما واقعیت چیزی جز این بود. به تایید تحلیل‌گران و خبرگزاری‌های غربی شکاف‌های اجتماعی در ایران نه تنها عمیق‌تر نشد بلکه انسجام ملی بیشتر

از همیشه تقویت شد. همین دفاع در برابر وطن و مقاومت در برابر این حمله باعث نزدیکی بیشتر مردم با روح مقاومت در منطقه شد. حضور مردم در تشییع شهدا نشان دهنده این اتحاد بود، مراسمی که در آن مردم با تفاوت‌های ظاهری، با همه سلیق و گرایش‌های سیاسی آمده بودند. اینجاست که می‌بینیم حمایت مردم از کشورشان، هم ریشه در جغرافیا و هویت ایرانی دارد و هم فراتر از آن را در برمی‌گیرد. مداحی آقای محمود کریمی در حسینیه امام خمینی نماد هم‌زیستی کامل ملی‌گرایی و امت‌گرایی بود. نشان دهنده پیوند عاشورا با ملت ایران.

به این ترتیب می‌شود گفت که جنگ ۱۲ روزه نقطه عطفی در باز تعریف مفهوم وطن در ارتباط با این دو قرائت است. شاید اگر بعد از این اتفاق بخواهیم نگاهی به این مساله داشته باشیم متوجه شویم که ملی‌گرایی جدا از امت‌گرایی نیست و بالعکس. ایرانی‌های دغدغه‌مند از دوره مشروطه درگیر این بودند که چگونه می‌توان نظریه‌ای تدوین کرد که در آن ایران باستان کنار ایران اسلامی قرار بگیرد، و با جنگ ۱۲ روزه بود که این اتفاق افتاد. حفظ ایران با مرزهایش، مردمش، خاکش، هویت اسلامی‌اش خواسته تک تک مردم شد. این جنگ نشان داد که وطن در ایران نه صرفاً یک جغرافیاست و نه صرفاً یک امت، بلکه ترکیبی پیچیده از حافظه تاریخی، ایمان دینی و تجربه زیسته است. در لحظه خطر این دو قرائت نه در تقابل، بلکه در هم‌افزایی ظاهر شدند. بسیاری از ایرانیان نه فقط به نشانه حمایت از مردم فلسطین، بلکه با حسی عمیق‌تر از تعلق، همدل و متحد شدند؛ گویی وطن در دل این همبستگی دوباره شکفت. پرچم ایران، دعای مردم و روایت‌های رسانه‌ای در کنار هم تصویری ساختند که وطن را نه فقط به عنوان خاک، بلکه به عنوان موضع اخلاقی، ایمان مشترک و هویت جمعی نمایان کرد.

به این ترتیب می‌شود گفت که جنگ ۱۲ روزه نقطه عطفی در باز تعریف مفهوم وطن در ارتباط با این دو قرائت است. شاید اگر بعد از این اتفاق بخواهیم نگاهی به این مساله داشته باشیم متوجه شویم که ملی‌گرایی جدا از امت‌گرایی نیست و بالعکس.

وطن و امر اجتماعی بازسازی همبستگی در سایه‌ی جنگ

* سمیه توحیدلو - جامعه‌شناس، عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



در هنگامه بحران، آن هنگام که غبار جنگ برمی‌خیزد و موجودیت یک سرزمین به چالش کشیده می‌شود، مفهوم «وطن» از دل واژگان روزمره به صحنه اصلی حیات اجتماعی رانده می‌شود. جنگ ۱۲ روزه ایران، فارغ از ابعاد نظامی و سیاسی آن، این پرسش بنیادین را برای جامعه ایرانی بازآرایی کرد: وطن چیست و چگونه می‌توان حول آن ایستاد؟ این مفهوم که گاه در نوحه‌ها و سرودها طنین‌انداز می‌شود و گاه در گفتمان‌های سیاسی به ابزاری برای اتحاد یا تفرقه بدل می‌گردد، نیازمند واکاوی عمیق‌تری است. به نظر می‌رسد وطن در این مدت فارغ از تفاوت‌ها و مخالفت‌ها، مفهومی برای گرد هم آمدن و اتحاد شده بود. وطن مفهومی بود که بخاطرش نگران بودیم. وطن مفهومی شد که برایمان دشمن بیرونی را یک دیگری بزرگ کرد. دیگری‌ای که اگر در شرایط پیشین حرف‌هایش شنیده می‌شد، این‌بار سخنانش مسموع نبود.

به نظر می‌رسد وطن در این مدت فارغ از تفاوت‌ها و مخالفت‌ها، مفهومی برای گرد هم آمدن و اتحاد شده بود. وطن مفهومی بود که بخاطرش نگران بودیم. وطن مفهومی شد که برایمان دشمن بیرونی را یک دیگری بزرگ کرد. دیگری‌ای که اگر در شرایط پیشین حرف‌هایش شنیده می‌شد، این‌بار سخنانش مسموع نبود.

اما باید این مفهوم انسجام‌بخش را شناخت. باید درباره آن بیشتر دانست. به نظر می‌رسد برای آنکه وطن به مثابه یک نیروی انسجام‌بخش و مترقی عمل کند و نه بهانه‌ای برای ناسیونالیسم ستیزه‌جو، باید نسبت آن را با «امر اجتماعی» و سازوکارهای همبستگی در یک جامعه مدرن

مشخص کرد. با تکیه بر دیدگاه‌های جامعه‌شناختی بندیکت اندرسن، ژاک دونزلو و امیل دورکیم، می‌توان نشان داد که چگونه تعریف و تقویت «امر اجتماعی» می‌تواند به بازسازی میهن‌پرستی‌ای انسانی و فراگیر منجر شود که ریشه در همبستگی ارگانیک دارد.

۱. وطن به‌مثابه یک جماعت تصویری

وطن، پیش از آنکه یک واقعیت جغرافیایی باشد، یک «واقعیت اجتماعی» است. بندیکت اندرسن در اثر کلاسیک خود، «جماعت‌های تصویری»، استدلال می‌کند که ملت یک جماعت «تصویری» است، نه از آن رو که جعلی یا دروغین باشد، بلکه به این دلیل که اعضای آن هرگز یکدیگر را به‌طور کامل نخواهند شناخت، اما در ذهن هر یک، تصویری از پیوند و اشتراکشان وجود دارد. این تصور مشترک از طریق زبان، فرهنگ، تاریخ و نمادهای ملی ساخته و پرداخته می‌شود. وطن در این معنا، یک فضای عاطفی و فرهنگی است که انسان‌ها را ورای مرزهای فردی و محلی به یکدیگر پیوند می‌دهد.



این جماعت تصویری برای شکل‌گیری نیازمند فراموشی نیز هست؛ هویت‌های خردتر قومی و محلی باید در برابر یک هویت ملی بزرگ‌تر، رنگ ببازند یا در آن مستحیل شوند. اما آنچه این جماعت را از سایر اشکال هویت جمعی متمایز می‌کند، «سبک» تصور شدن آن است: یک جماعت محدود با مرزهای مشخص که در آن رابطه‌ای عمیق و افقی میان اعضا فرض می‌شود. این حس تعلق، میهن‌پرستی را به مثابه یک احساس عاطفی و غیرایدئولوژیک برمی‌انگیزد که بر پایه عشق به سرزمین و فرهنگ بنا شده است، برخلاف ناسیونالیسم که اغلب با اهداف سیاسی و ایدئولوژی‌های برتری‌جویانه همراه است. در ایران، شعر پارسی، از فردوسی تا شاملو، همواره یکی از قدرتمندترین ابزارهای ساختن و تقویت این جماعت تصویری بوده است، بی‌آنکه لزوماً در خدمت یک ایدئولوژی سیاسی خاص باشد.

۲. از همبستگی مکانیکی تا همبستگی ارگانیک

برای درک اینکه چگونه این جماعت تصویری می‌تواند در جامعه‌ای پیچیده و مدرن به همبستگی پایدار منجر شود، باید به سراغ تمایز کلیدی امیل دورکیم، از بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی، میان دو نوع همبستگی رفت. دورکیم معتقد بود انسجام اجتماعی در جوامع سنتی از طریق «همبستگی مکانیکی» تأمین می‌شود که مبتنی بر شباهت‌ها، ارزش‌های مشترک و وجدان جمعی یکسان است. اما در جوامع مدرن، با تقسیم کار پیچیده، افراد و گروه‌ها دیگر شبیه هم نیستند، بلکه به یکدیگر وابسته‌اند. در اینجا «همبستگی ارگانیک» پدید می‌آید که از وابستگی متقابل کارکردی ناشی می‌شود. افراد نه به دلیل شباهت، بلکه به دلیل نیاز به یکدیگر برای بقا و پیشرفت جامعه، به هم پیوند می‌خورند.

این همبستگی ارگانیک، پایدارتر اما در عین حال شکننده‌تر است. اگر سازوکارهای اجتماعی لازم برای تنظیم روابط میان بخش‌های مختلف جامعه وجود نداشته باشد، این وابستگی می‌تواند به منبع تضاد و فروپاشی تبدیل شود. وطن‌پرستی در یک جامعه مدرن تنها زمانی می‌تواند فراگیر و کارآمد باشد که بر این همبستگی ارگانیک بنا شود؛ یعنی زمانی که حس تعلق به وطن،

ناشی از درک این واقعیت باشد که سرنوشت همه شهروندان، با تمام تفاوت‌هایشان، به یکدیگر گره خورده است. اینجاست که مفهوم «امر اجتماعی» نزد ژاک دونزلو اهمیت می‌یابد.

۳. ابداع امر اجتماعی

ژاک دونزلو در کتاب «ابداع امر اجتماعی»، نشان می‌دهد که دموکراسی‌های مدرن برای مقابله با خطر فروپاشی اجتماعی و هیجانات سیاسی ویرانگر، حوزه‌ای جدید به نام «امر اجتماعی» را ابداع کردند. این حوزه، فضایی میانجی بین دولت و مردم است که نه کاملاً سیاسی و نه صرفاً مدنی است و هدف آن ایجاد همبستگی بدون توسل به سرکوب یا ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواه است. دونزلو دو سازوکار اصلی را برای تحقق این هدف معرفی می‌کند: «حق اجتماعی» و «امر اجتماعی» به معنای خاص آن.

۱. حق اجتماعی و همبستگی مبتنی بر عدالت: حق اجتماعی به حقوقی اطلاق می‌شود که دولت از طریق قوانین به شهروندان اعطا می‌کند، مانند حق آموزش، بیمه، و قوانین حمایتی کار. این حقوق با کاهش نابرابری و حمایت از افراد در برابر خطرات زندگی، حس تعلق و وابستگی متقابل را تقویت می‌کنند. وقتی شهروندان احساس کنند که دولت و کشورشان حامی آنها هستند و نظامی عادلانه برپاست، حس میهن‌پرستی آنها تقویت می‌شود. این نوع همبستگی، فردمحور و عمل‌گرایانه است و وطن را به یک قرارداد اجتماعی ملموس تبدیل می‌کند که در آن وفاداری در مقابل حمایت قرار می‌گیرد.

۲. امر اجتماعی و همبستگی مبتنی بر فرهنگ: امر اجتماعی به معنای خاص، به نهادها و رویه‌هایی مانند نظام آموزشی، فرهنگ ملی و انجمن‌های مدنی اشاره دارد که ارزش‌های مشترک را ترویج می‌کنند. این سازوکار، با ایجاد یک هویت جمعی و تقویت حس وابستگی متقابل (همان همبستگی ارگانیک دورکیم)، افراد را به یکدیگر پیوند می‌دهد. این همبستگی، جمع‌محور و فرهنگی است و پایداری بیشتری دارد، زیرا در ارزش‌های مشترک ریشه دارد. نظام آموزشی که تاریخ و ادبیات مشترک را آموزش می‌دهد یا آیین‌های ملی مانند نوروز که فارغ از

هرگونه جهت‌گیری سیاسی، همه ایرانیان را گردهم می‌آورد، نمونه‌های بارز کارکرد «امر اجتماعی» در تقویت میهن‌پرستی هستند.

نظام آموزشی که تاریخ و ادبیات مشترک را آموزش می‌دهد یا آیین‌های ملی مانند نوروز که فارغ از هرگونه جهت‌گیری سیاسی، همه ایرانیان را گردهم می‌آورد، نمونه‌های بارز کارکرد «امر اجتماعی» در تقویت میهن‌پرستی هستند.

۴. بازتعریف وطن

در شرایط بحرانی مانند جنگ، فراخوان به دفاع از وطن قدرتی بی‌بدیل می‌یابد. اما نوع مواجهه افراد با این مفهوم و ایستادن حول آن، بستگی به کیفیت «امر اجتماعی» در آن جامعه دارد. اگر وطن صرفاً در گفتمان‌های سیاسی و ایدئولوژیک تعریف شود و فاقد پشتوانه‌ای از عدالت اجتماعی و فرهنگ مشترک فراگیر باشد، میهن‌پرستی به سادگی به ناسیونالیسم افراطی، بیگانه‌ستیزی و طرد اقلیت‌ها تبدیل خواهد شد. دولت‌های شکننده که در تامین امنیت و رفاه شهروندان ناتوانند، اغلب به این نوع ناسیونالیسم متوسل می‌شوند تا توجه را از ناکارآمدی‌های داخلی منحرف کنند و برای خود مشروعیت بخرند.

اما اگر «امر اجتماعی» به خوبی کار کند، وطن‌پرستی به نیرویی مثبت برای انسجام اجتماعی بدل می‌شود. در چنین جامعه‌ای، دفاع از وطن به معنای دفاع از یک «شیوه زندگی» مشترک است؛ دفاع از حقوقی که «حق اجتماعی» تضمین کرده و دفاع از فرهنگی که «امر اجتماعی» آن را غنی ساخته است. این نوع میهن‌پرستی، فراگیر است و نیازی به دشمن‌سازی از «دیگری» ندارد. شهروندان نه برای یک رهبر یا یک ایدئولوژی، بلکه برای جماعتی می‌جنگند که خود را عضوی وابسته و محترم از آن می‌دانند. این همان رفاقت عمیق و افقی است که اندرسن از آن سخن می‌گوید؛ همان همبستگی‌ای که می‌تواند افراد را به فداکاری و از خودگذشتگی برای امری بی‌غرض و مشترک ترغیب کند. این همان چیز است که برخی بدان تمدن می‌گفتند و برخی

دیگر آن را سابقه فرهنگی ایرانیان و تاریخ پر افتخار آن می خواندند. همان چیزی که از طریق زبان، ادبیات، فرهنگ و ... وارد شیوه زندگی ما شده است و در تاریخ مدام خود را نشان داده است.

اگر «امر اجتماعی» به خوبی کار کند، وطن پرستی به نیرویی مثبت برای انسجام اجتماعی بدل می شود. در چنین جامعه‌ای، دفاع از وطن به معنای دفاع از یک «شیوه زندگی» مشترک است؛ دفاع از حقوقی که «حق اجتماعی» تضمین کرده و دفاع از فرهنگی که «امر اجتماعی» آن را غنی ساخته است. این نوع میهن پرستی، فراگیر است و نیازی به دشمن سازی از «دیگری» ندارد.

برای ایران امروز، که با چالش‌های داخلی و خارجی متعددی روبروست، بالاتر بردن همبستگی حول محور میهن، نه از طریق تکرار شعارهای حماسی، بلکه از مسیر تقویت «امر اجتماعی» می گذرد. این به معنای گسترش عدالت اجتماعی و تضمین حقوق شهروندی برای همگان است تا حس تعلق به یک قرارداد اجتماعی عادلانه تقویت شود. همزمان، به معنای سرمایه گذاری بر نهادهای فرهنگی و مدنی است که می توانند ارزش‌های مشترک، زبان و تاریخ را به شیوه‌ای فراگیر و غیرایدئولوژیک بازتولید کنند و همبستگی ارگانیک را تعمیق بخشند.

در نهایت، وطن واقعی نیست که یک بار برای همیشه تعریف شده باشد؛ بلکه یک پروژه اجتماعی مستمر است که در کنش‌های روزمره و از طریق نهادهای اجتماعی بازآفرینی می شود. ایستادگی حول محور وطن در زمان جنگ، آزمونی برای کیفیت همبستگی‌های ساخته شده در زمان صلح است. اگر بخواهیم میهن پرستی ما به دیواری برای جدایی بدل نشود و پلی برای همبستگی انسانی باقی بماند، باید «امر اجتماعی» را ابداع و تقویت کنیم. تنها در این صورت است که وطن، از یک مفهوم تصوری، به یک تجربه زیسته از تعلق، عدالت و وابستگی متقابل

تبدیل می‌شود که ارزش دفاع و فداکاری را دارد. اگر می‌خواهیم «وطن» برایمان بماند باید همه اجزای آن از حق اجتماعی خویش برخوردار باشند. صدایشان شنیده شود و در ساختنش نقش داشته باشند.

منابع:

- دونزولو، ژاک. (۱۳۹۵). ابداع امر اجتماعی: رساله‌ای درباره افول هیجانات سیاسی (آرام قریب، مترجم). انتشارات شیرازه.
- دورکیم، امیل. (۱۳۷۰). تقسیم کار در جامعه (ب. پرهام، مترجم). تهران: انتشارات توس.
- اندرسن، بندیکت. (۱۳۹۳). جماعت‌های تصویری (م. محمدی، مترجم). تهران: انتشارات رخداد نو.

وطن دوستی در آینه فلسفه اخلاق: تأملاتی در معنای عشق به وطن و نقد اخلاقی کنش‌های سیاسی

* علیرضا معینی - دکتری ادبیات



وطن دوستی، مفهومی است که در تقاطع عاطفه، عقل، و اخلاق، چون نگینی چندوجهی می‌درخشد. این واژه، که گاه با شور و حرارت و گاه با تأمل و نقد همراه است، در فلسفه اخلاق و نظریه دولت-ملت، معانی و تفاسیر گوناگونی یافته است. از منظر فلسفی، وطن دوستی نه صرفاً یک حس غریزی یا تعلق جغرافیایی، بلکه یک فضیلت مشروط است که باید در ترازوی عدالت، انصاف، و کرامت انسانی سنجیده شود. در این مقاله، با تکیه بر یادداشت‌های ارائه‌شده و ارجاع به منابع معتبر، به کاوش در ماهیت وطن دوستی، دیدگاه‌های مکاتب اخلاقی، حدود و قیود آن، و نیز تحلیل اخلاقی رخدادهای سیاسی معاصر، از جمله رفتار اسرائیل در غزه، حمله حماس در هفتم اکتبر ۲۰۲۳، و واکنش‌های ایرانیان، می‌پردازیم. هدف، ارائه تحلیلی منسجم و بلیغ است که وطن دوستی را در بستر فلسفه اخلاق و مسئولیت اجتماعی بازتعریف کند.



از منظر فلسفی، وطن‌دوستی نه صرفاً یک حس غریزی یا تعلق جغرافیایی، بلکه یک فضیلت مشروط است که باید در ترازوی عدالت، انصاف، و کرامت انسانی سنجیده شود.

ماهیت و معنای وطن‌دوستی

وطن‌دوستی، در نگاه نخست، عشق و وفاداری به سرزمین، ملت، یا ارزش‌های مشترک یک جامعه است. اما این تعریف ساده، لایه‌های پیچیده این مفهوم را فرو می‌کاهد. وطن‌دوستی می‌تواند از حس تعلق به یک جامعه، تعهد به ارزش‌های اخلاقی، یا حتی نقد دلسوزانه برای بهبود کشور سرچشمه گیرد. به تعبیر ایگور پریموراتز در کتاب *Patriotism: Philosophical and Political Perspectives* (ص ۱)، وطن‌دوستی نه یک احساس صرف، بلکه کنشی است که در بستر اخلاق و مسئولیت معنا می‌یابد. در سنت فلسفه ایرانی، مرتضی مطهری در فلسفه اخلاق (بخش «مسئله خودی در اخلاق») وطن‌دوستی را به مثابه تعلق می‌بیند که باید با عدالت و حق‌مداری همراه باشد، نه غرور کور یا برتری‌جویی.

دیدگاه‌های مکاتب اخلاقی درباره وطن‌دوستی

مکاتب مختلف فلسفه اخلاق، وطن‌دوستی را از زوایای متفاوتی بررسی کرده‌اند:

لیبرالیسم: در این مکتب، وطن‌دوستی با احتیاط نگریسته می‌شود. جان راولز در *A Theory of Justice* (ص ۱۵۶) تأکید می‌کند که هرگونه تعلق ویژه به یک ملت، تنها تا جایی موجه است که با اصل برابری اخلاقی همه انسان‌ها و احترام به حقوق دیگران تعارض نداشته باشد. لیبرال‌ها وطن‌دوستی را در صورتی می‌پذیرند که در خدمت عدالت جهانی باشد و

به تبعیض یا استثناگرایی منجر نشود.

کمونیسم: این رویکرد، وطن‌دوستی را فضیلتی اخلاقی می‌داند که فرد را از خودمحوری دور کرده و به سوی مسئولیت جمعی سوق می‌دهد.

به گفته ماریا ویکتوریا کاستا در مقاله (PhilPapers) Patriotism and Nationalism، وطن‌دوستی پیوندهای اجتماعی را تقویت کرده و حس تعهد به خیر عمومی را در فرد پرورش می‌دهد.

اخلاق فضیلت: آلاسدر مکاین‌تایر در After Virtue (ص ۲۲۱) وطن‌دوستی را به عنوان فضیلتی می‌بیند که باید در «میانۀ طلایی» قرار گیرد؛ نه به افراط ناسیونالیستی بلغزد و نه در بی‌تفاوتی جهان‌وطنی محو شود. مرتضی مطهری نیز در اخلاق و فضیلت به اهمیت میانۀ روی در وطن‌دوستی تأکید کرده و آن را در گرو پایبندی به ارزش‌های اخلاقی می‌داند.

اصول، حدود، و قیود وطن‌دوستی

وطن‌دوستی، به عنوان یک فضیلت، مشروط به رعایت عدالت و کرامت انسانی است. ایگور پریموراتز در کتاب Patriotism: Philosophical and Political Perspectives (ص ۱۷۶) استدلال می‌کند که وطن‌دوستی تنها در صورتی ارزشمند است که در راستای دفاع از ارزش‌های اخلاقی و بهبود وضعیت جامعه باشد، نه تبعیت کورکورانه از دولت یا ملت. استفن ماسدو در مقاله Just Patriotism (ص ۶) تأکید دارد که وطن‌دوستی حقیقی، گاه در نقد سیاست‌های ناعادلانه دولت و تلاش برای اصلاح آن متجلی می‌شود.

تمایز وطن‌دوستی از ناسیونالیسم نیز حیاتی است. ناسیونالیسم، که گاه با برتری‌جویی قومی یا ملی همراه است، می‌تواند به تحریف حقیقت و سرکوب نقد منجر شود. به گفته سیمون کلر در The Ethics of Patriotism (ص ۱۷۰)، حتی وطن‌دوستی ملایم نیز ممکن است فرد را به همدستی با توهمات جمعی بکشاند. در سنت ایرانی، مطهری در فلسفه اخلاق هشدار می‌دهد که وطن‌دوستی نباید به تعصب کور یا انکار حقوق دیگران منجر شود.

اشکال گوناگون وطن‌دوستی

وطن‌دوستی در اشکال مختلفی بروز می‌یابد:

وطن‌دوستی اخلاقی: این نوع وطن‌دوستی، وفاداری به وطن را مشروط

به رعایت عدالت و احترام به کرامت انسانی می‌داند. شهروند اخلاقی، برای پیشرفت کشور تلاش می‌کند، اما از نقض حقوق دیگران پرهیز می‌کند (The Ethics of Patriotism، کلینینگ و دیگران، ص ۹۸).

وطن‌دوستی انتقادی: شهروند متعهد، با مشاهده ناعدالتی‌ها، به نقد و اصلاح روی می‌آورد. مقاله In Defense of a Reasonable Patriotism (بروکینگز) این نوع وطن‌دوستی را ستایش می‌کند، زیرا مسئولیت‌پذیری و شجاعت را در خدمت خیر عمومی قرار می‌دهد. وطن‌دوستی افراطی (ناسیونالیسم): این شکل، با خطر برتری‌جویی و سرکوب صدای مخالف همراه است. فیلسوفان، از جمله کالر، هشدار می‌دهند که این نوع وطن‌دوستی می‌تواند به تحریف حقیقت و توجیه ظلم منجر شود.

وطن‌دوستی و شهروندی جهانی

برخی فیلسوفان، مانند کوام آنتونی آپیا در Cosmopolitanism (ص ۲۱۳)، پیشنهاد می‌کنند که وطن‌دوستی و شهروندی جهانی می‌توانند همزیستی داشته باشند. «وطن‌دوستی جهانی» به معنای تعهد به وطن در عین احترام به ارزش‌های جهان‌شمول است. این دیدگاه، امکان جمع میان عشق به وطن و مسئولیت نسبت به بشریت را فراهم می‌کند.

تحلیل اخلاقی رخدادهای معاصر: غزه، هفتم اکتبر، و واکنش ایرانیان

برای ارزیابی اخلاقی رفتارهای سیاسی معاصر، از جمله درگیری‌های غزه، حمله حماس در هفتم اکتبر ۲۰۲۳، و واکنش‌های ایرانیان، باید به اصول جهان‌شمول فلسفه اخلاق تکیه کرد: عدالت، کرامت انسانی، و مسئولیت‌پذیری.

رفتار اسرائیل در غزه: گزارش‌های نهادهای بی‌طرف، مانند عفو بین‌الملل، نشان‌دهنده نقض گسترده حقوق بشر در غزه است. بمباران مناطق مسکونی، کشتار غیرنظامیان، و محروم‌سازی

هدفمند از منابع حیاتی، مصداق جنایت علیه بشریت تلقی شده است. از منظر فلسفه اخلاق، این اقدامات با اصل کرامت انسانی و تئوری جنگ عادلانه (که بر تمایز بین نظامی و غیرنظامی و رعایت تناسب تأکید دارد) در تضاد است. مرتضی مطهری در فلسفه اخلاق (بخش «عدالت و حق») تأکید می‌کند که هیچ هدفی، حتی امنیت، نمی‌تواند توجیه‌گر نابودی غیرنظامیان باشد.

برای ارزیابی اخلاقی رفتارهای سیاسی معاصر، از جمله درگیری‌های غزه، حمله حماس در هفتم اکتبر ۲۰۲۳، و واکنش‌های ایرانیان، باید به اصول جهان‌شمول فلسفه اخلاق تکیه کرد: عدالت، کرامت انسانی، و مسئولیت‌پذیری.

حمله هفتم اکتبر حماس: حمله حماس به غیرنظامیان اسرائیلی، گروگان‌گیری، و قتل‌عام، از منظر اخلاقی محکوم است. اصول وظیفه‌گرایانه (کانت) و پیامدگرایانه (میل و بنتام) هرگونه خشونت علیه غیرنظامیان را، حتی در راه اهداف سیاسی، مردود می‌دانند. به گفته ابوالقاسم فنائی در فلسفه اخلاق در قرن بیستم، «آزادی نباید از مسیر ظلم به بی‌گناهان بگذرد». واکنش ایرانیان: واکنش‌های ایرانیان، از همدردی با مردم غزه تا محکومیت خشونت علیه غیرنظامیان، طیف گسترده‌ای را در بر می‌گیرد. سیاست‌گذاران ایرانی بر عدالت‌خواهی و رعایت قوانین بین‌المللی تأکید دارند. فلسفه اخلاق ایرانی، به‌ویژه در آثار مطهری و ملکیان، همدلی با مظلوم را واجب می‌داند، اما توجیه خشونت یا چشم‌پوشی از جنایت را انحراف اخلاقی می‌شمارد. مطهری در فلسفه اخلاق می‌گوید: «هر جا عدالتی زیر پا گذاشته شود، وظیفه ما نقد و اعتراض است، حتی اگر ظالم هم‌فکر ما باشد».

جمع‌بندی: وطن‌دوستی در ترازوی اخلاق

وطن‌دوستی، هنگامی فضیلت است که در خدمت عدالت، انصاف، و اصلاح باشد. این فضیلت، نه در تعصب کور، بلکه در تعهد به حقیقت و کرامت انسانی شکوفا می‌شود. تحلیل رخدادهای

معاصر، از غزه تا واکنش‌های جهانی، نشان می‌دهد که هر کنش سیاسی باید در ترازوی اصول جهان‌شمول اخلاق سنجیده شود. توجیه خشونت، چه از سوی دولت‌ها و چه از سوی گروه‌های مقاومت، خیانت به حقیقت انسانی است.

وطن‌دوستی حقیقی، در نقد دلسوزانه، اصلاح مسئولانه، و دفاع از حق در هر کجای جهان متجلی می‌شود. همان‌گونه که مطهری در فلسفه اخلاق می‌گوید: «عشق به وطن، هنگامی ارزشمند است که با عشق به حق و عدالت همراه باشد». این عشق، نه تنها وطن را آباد می‌کند، بلکه انسانیت را نیز سربلند نگه می‌دارد.

منابع پیشنهادی برای مطالعه بیشتر:

مرتضی مطهری، فلسفه اخلاق، بخش «عدالت و حق».

ابوالقاسم فنائی و مصطفی ملکیان، فلسفه اخلاق در قرن بیستم.

مسعود امید، فلسفه اخلاق در ایران معاصر.

Igor Primoratz, Patriotism: Philosophical and Political Perspectives.

John Kleinig, Simon Keller, Igor Primoratz, The Ethics of Patriotism: A Debate.



کنگاش

● وقتی پلتفرم‌ها جای والدین می‌نشینند؛ زنگ



ISNA PHOTO

Mohadese Zare

محمد مهدی سیدناصری - حقوقدان، مدرس دانشگاه و پژوهشگر حقوق بین‌الملل کودکان - در این یادداشت که در اختیار ایسنا قرار داده، آورده است:

«در جهان امروز دیگر این والدین یا معلمان نیستند که نقش محوری در تربیت فرهنگی و شکل‌دهی به ذائقه‌ی کودکان ایفا می‌کنند، بلکه این «الگوریتم‌ها هستند که با دقتی حیرت‌انگیز خوراک فرهنگی نسل کودک را انتخاب، فیلتر و تزریق می‌کنند از «تیک‌تاک» گرفته تا «یوتیوب کیدز»، آنچه کودک می‌بیند می‌شنود و حتی می‌خواهد باشد نه حاصل انتخاب آگاهانه‌ی او یا خانواده‌اش بلکه محصول محاسباتی پنهان و سودمحور است که در دل پلتفرم‌های دیجیتال طراحی شده‌اند. در چنین فضایی آنچه در خطر قرار می‌گیرد نه تنها رشد فرهنگی کودک که حق بنیادین او بر «انتخاب آگاهانه» و «هویت فرهنگی مستقل» است. مسئله اصلی آن است که کودک ایرانی در مواجهه با حجم انبوهی از محتوای الگوریتم محور، جهانی چگونه می‌تواند همچنان خود را در متن فرهنگ خود باز یابد؟ و مسئولیت نهادهای حکمرانی، فرهنگی والدین و دولت در قبال این وضعیت چیست؟ بر اساس ماده‌ی ۲۹ کنوانسیون حقوق کودک، آموزش

کودک باید در راستای احترام به فرهنگ، زبان ارزش‌ها و هویت بومی او باشد. همچنین مواد ۱۳ و ۱۷ این کنوانسیون بر حق دسترسی به اطلاعات سالم و چندمنظری و حق بیان آزاد کودک تأکید دارد. اما حکمرانی محتوا

در عصر، الگوریتم‌ها این حقوق را به شدت به مخاطره انداخته است. در ایران اغلب کودکان از محتوای پلتفرم‌هایی استفاده می‌کنند که نه در داخل کشور تولید شده‌اند و نه هیچگونه نظام‌مندی در پالایش یا هدایت فرهنگی آنها وجود دارد. در این وضعیت کودک ایرانی در معرض هویتی سیال متشتت و بی‌ریشه قرار می‌گیرد؛ هویتی که متأثر از الگوریتم‌ها، ارزش‌ها، الگوهای را درونی می‌کند که با ساختارهای فرهنگی و اجتماعی کشور هم راستا نیست.

● صدرنشینی چهار شگفت‌انگیز



تهران - ایرنا - فیلم «چهار شگفت‌انگیز: گام‌های نخست» در دومین هفته اکران، با عبور از مرز ۱۹۸ میلیون دلار فروش، صدرنشینی خود را در جدول باکس‌آفیس تثبیت کرد؛ انیمیشن «آدم‌بدها ۲» نیز روزهای اکران را به خوبی آغاز کرد. گیشه سینماهای جهان همچنان در اختیار بازگشت پر سروصدای فرنچایز «چهار شگفت‌انگیز» با فروش قابل توجه است که نشان داد که ابرقهرمانان هنوز در قلب تماشاگران جا دارند. از سوی دیگر، فیلم‌هایی چون «آدم‌بدها ۲» و «تفنگ بی‌صاحب» در نخستین هفته اکران استقبال خوبی را تجربه کردند. فیلم جدید «چهار

شگفت‌انگیز» بازگشتی به دنیای مارول است. داستان از جایی آغاز می‌شود که چهار دانشمند جوان در جریان یک مأموریت فضایی با پرتوهای کیهانی برخورد می‌کنند و قدرت‌هایی خارق‌العاده به دست می‌آورند. اما در این نسخه، تمرکز بیشتر بر رابطه و کشمکش‌های درونی اعضای گروه، شکل‌گیری اعتماد میان آن‌ها و پیامدهای روانی این تغییرات خارق‌العاده است. در این فیلم ستارگانی مانند پدرو پاسکال، ونسا کربی و جوزف کوئین ایفای نقش می‌کنند. این فیلم با سبک تصویری خاص و طراحی تولید سنگین و پرهزینه سعی کرده از فضای کمیک‌بوک فاصله بگیرد و لحنی واقع‌گرایانه‌تر و در عین حال احساسی به داستان بدهد. منتقدان، عملکرد پدرو پاسکال در نقش رید ریچاردز را ستایش کرده‌اند. فروش نزدیک به ۲۰۰ میلیون دلار تنها در دو هفته، نویدبخش ادامه صدرنشینی این سری است.

● جادوی بی‌ریای هنر محلی (محمد مسیح باجلان)



ایرنا- تئاتر شهرستانی، آینه شکسته ایران است؛ تصویری که اگر جسارت تماشايش را داشته باشیم، همه زخم‌ها و زیبایی‌هایمان را فریاد می‌زند.
نقاط قوت در جادوی بی‌ریای هنر محلی. ۱. خون گرم فرهنگ بومی: تئاتر شهرستانی مثل

ریشه‌های یک درخت کهن، در خاک فرهنگ محلی تنیده. نمایش‌ها پراند از افسانه‌های محلی، ترانه‌های فراموش‌شده و دردهای مردمی که تهران آنها را نمی‌بیند. این اصالت، گنجی است که سالن‌های شیک پایتخت

به‌سادگی به دست نمی‌آورند. ۲. انرژی بی‌پروا و خلاقیت در محدودیت: وقتی بودجه‌ای نیست، جادو زاده می‌شود. گروه‌ها با چند چراغ کارخانه‌ای، پارچه‌های بازاری و دکورهای دست‌ساز، آثاری خلق می‌کنند که نفس را در سینه حبس می‌کند. این خلاقیت ناشی از محرومیت، درس بزرگی برای تئاتر تجملی پایتخت است. ۳. پیوند ناگسستنی با مردم: هنرمند شهرستانی در کافه، بازار و کوچه با تماشاگرش رودرروست. نمایش‌ها نه برای جشنواره رفتن، که برای فریاد زدن دردهای مردم خودش اجرا می‌شود. این صمیمیت، تئاتر را از برج عاج به خاک زندگی می‌کشاند. ۴. کشف استعدادهای خام: بسیاری چهره‌های مطرح تئاتر و سینمای ایران، از دل همین گروه‌های کوچک شهرستانی برخاسته‌اند. شهرستان‌ها معدن استعدادهایی هستند که با کمترین امکانات می‌درخشند.

نقاط ضعف: زخم‌های کهنه‌ی بی‌توجهی ۱. کمبود بودجه، خنجری بر پیکر هنر: بیشتر گروه‌ها با هزینه‌ی جیب خودشان اجرا می‌کنند. سالن‌ها فرسوده‌اند، تجهیزات نور و صدا به دوران قاجار تعلق دارد، و حمایت‌های دولتی مثل باران بیابانی، ناچیز و نامرتب. ۲. فرار مغزهای هنری: استعدادهای درخشان شهرستانی یا جذب تهران می‌شوند یا برای همیشه هنر را رها می‌کنند. این خونریزی دائم، پیکر تئاتر شهرستانی را ضعیف‌تر می‌کند.

۳. کمبود آموزش حرفه‌ای: کارگاه‌های آموزشی باکیفیت، مثل کیمیا در شهرستان‌ها نایاب است. هنرمندان جوان اغلب تجربی و بدون پشتوانه دانشگاهی کار می‌کنند که گاه به تکرار و افت کیفیت می‌انجامد.

۴. انزوای فرهنگی: بسیاری شهرستان‌ها حتی یک کتابفروشی تخصصی تئاتر ندارند دسترسی به متون روز جهانی، دیدن اجراهای خارجی یا حتی ارتباط با هنرمندان دیگر شهرها، رویایی دست‌نیافتنی است.

۵. تبعیض جشنواره‌ها: حتی وقتی اثری درخشان خلق می‌شود، سهم شهرستان‌ها از دیده‌شدن در جشنواره‌های ملی ناچیز است. گویا فقط تهران تئاتر واقعی دارد.

پایان روایت: امیدی که زنده است... با همه دشواری‌ها، تئاتر شهرستانی مثل علف‌های صحرائی است که از میان سنگ‌ها سر برمی‌آورد. هر شب که پرده در سالنی کوچک بالا می‌رود، شجاعتی انقلابی زاده می‌شود. حمایت واقعی (نه لفظی) از این گروه‌ها، نه فقط کمک به هنر، که احیای روح جمعی ایران است.

● شاعر طنزنویس بجنوردی در خاک آرام گرفت



امروز در خراسان شمالی، مردی رفت که سال‌ها با واژه‌های ساده اما پرمعنا، لبخند بر لبان مردم این خطه نشانده. اما حالا همان لبخندها به بغضی سنگین بدل شده است؛ بغض وداع با استاد علی‌اکبر سراج اکبری، شاعری که طنز شیرینش همیشه در دل‌ها می‌رقصید، اما تلخ‌ترین طنز زندگی خود را در لحظه خداحافظی از این دنیا نوشت. سراج اکبری، آن شاعر مردمی و دوست‌داشتنی در سال ۱۳۲۴ در بجنورد چشم به جهان گشود و تمام عمرش را وقف شعر و فرهنگ مردمی کرد. او که تحصیلات خود را در رشته اقتصاد به پایان رسانده بود، اما عشق به

زبان و فرهنگ بومی، او را به شاعری تبدیل کرد که نه تنها کلمات، بلکه دل‌های مردم را تسخیر کرد. او با نگاهی نافذ و قلمی شیرین، معضلات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی روز را در لباس طنز و شعر بازگو می‌کرد، طنزی که گاه شیرین و خنده‌دار بود و گاه تلخ و تامل‌برانگیز، اما همیشه حقیقی و از دل برآمده بود. یکی از معروف‌ترین ضرب‌المثل‌های سراج که در کتاب «تمثیل ضرب‌المثل‌های ترکی خراسانی با لهجه بجنورد» آمده است، مثل «آلمه پیش آغز مه دیش» است؛ یعنی «سیب برس و در دهانم بیفت». این مثل، نمادی از تنبلی و بی‌تلاشی بود که استاد با نگاهی طعنه‌آمیز و طنزآلود آن را به نقد کشید. این نگاه دقیق به فرهنگ عامه، نشانه‌ای از تسلط و عشق او به مردم و زبانشان بود.

● درگذشت بانوی نویسنده و هنرمند



حسینیان، یکم فروردین‌ماه سال ۱۳۵۴ در شهر مشهد به دنیا آمد. وی ابتدا تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته‌ای غیر مرتبط با فضای نویسندگی سپری کرد و مهندسی خاک‌شناسی را برای تحصیل انتخاب کرد. اما پس از آن، تحصیل در رشته زبان و ادبیات فارسی را آغاز و مدرک کارشناسی آن را دریافت کرد. حسینیان پس از فارغ‌التحصیل شدن از دانشگاه پیام نور

شهر مشهد، به فعالیت در مطبوعات و نشریه‌های ادبی این شهر پرداخت. اما رویای دیرینه او نویسندگی بود و همواره مسیر اصلی خود را در این حرفه جست‌وجو می‌کرد. پس از تلاش‌های متعدد، سرانجام حسینیان در

سال ۱۳۷۹ موفق شد اولین اثر ادبی خود را منتشر کند. این کتاب «حتی امروز هم دیر است» نام داشت. این نویسنده ایرانی در انجمن ادبیات داستانی خراسان، از چهره‌های فعال بوده و طی سال‌های فعالیت حرفه‌ای خود، در زمینه‌هایی مانند برگزاری کارگاه‌های داستانی، مشارکت‌های ویژه‌ای داشته است. حسینیان با مهدی یزدانی خرم که نویسنده‌ای شناخته‌شده محسوب می‌شود، ازدواج کرد.

کتاب «نئوهاو کینگ‌ها: یا سازش با سوراخ‌های جوراب مورچه»، «بانو گوزن» و «بهار برایم کاموا بیاور» از آثار به جا مانده از این نویسنده است.

● چگونه آثار چخوف را بخوانیم؟

خبرگزاری ایرنا در مطلبی کاربردی و مفید برای علاقه‌مندان آثار، به اصول خواندن داستان‌های چخوف پرداخت. آنتوان چخوف یکی از تأثیرگذارترین نویسندگان و نمایشنامه‌نویسان ادبیات روسیه و جهان است که آثارش با نگاهی دقیق به زندگی روزمره، انسان معاصر و روابط انسانی، راهی تازه در داستان‌نویسی و درام‌نویسی گشود. او با زبانی ساده، اما با نگاهی ژرف، واقعیت‌های روانی، اخلاقی و اجتماعی



انسان‌ها را ترسیم می‌کند؛ بی‌آن‌که به قضاوت یا نتیجه‌گیری‌های قطعی پناه ببرد.

چگونه چخوف بخوانیم؟

داوری نکنید، فقط ببینید؛ شخصیت‌های چخوف نه قهرمان هستند نه شرور، بیشتر آن‌ها انسان‌هایی معمولی با ضعف‌ها، ترس‌ها، تردیدها و امیدهای خود هستند؛ او قضاوت نمی‌کند و از خواننده نیز انتظار داوری ندارد. با ذهنی آزاد و بدون پیش‌داوری وارد داستان‌ها شوید، تا آنچه نویسنده می‌خواهد بگوید را دریابید.

برای شنیدن سکوت‌ها، آهسته بخوانید؛ در داستان‌های چخوف، اتفاقات بیرونی اندک و گاه ناچیزند اما آنچه مهم است، تحولات درونی و احساسات خاموش شخصیت‌هاست. اگر با عجله بخوانید، ممکن است اصل ماجرا را از دست بدهید. بهتر است متن را آهسته بخوانید و بعد از پایان هر داستان، اندکی مکث کنید و درباره آنچه رخ داده یا رخ نداده یا شاید می‌توانست رخ دهد، فکر کنید.

گفت‌وگوها را با دقت بخوانید؛ چخوف استاد دیالوگ‌نویسی برای نمایشنامه است. شخصیت‌های او در گفت‌وگوهایشان بیشتر از آن‌که «حرف بزنند»، خود را افشا می‌کنند. زبان بدن، سکوت‌ها، مکث‌ها و صحنه‌پردازی اهمیت زیادی دارند.

به جزئیات توجه کنید؛ چخوف با چند جمله ساده، فضای روانی یا تنش میان شخصیت‌ها را به تصویر می‌کشد. گاهی حتی یک حرکت کوچک، یک جمله گذرا یا توصیف کوتاه از اتاق یا لباس، معنای عمیقی در خود دارد. توجه به همین جزئیات ظریف باعث می‌شود داستان به‌مرور در ذهن شما بنشیند.

انتظار رویداد بزرگ نداشته باشید؛ برخلاف رمان‌های پرحادثه یا درام‌های پرکشمکش، چخوف داستان زندگی‌های بی‌هیاهو را روایت می‌کند، جایی که اتفاق مهم شاید فقط «پشیمانی از حرف‌های نگفته» یا «عشق از دست‌رفته‌ای» باشد. نباید منتظر پایان‌های تکان‌دهنده یا پیام‌های آشکار باشید. گاهی داستان چخوف فقط انعکاسی از زندگی است.

از کجا شروع کنیم؟

برای مطالعه آثار چخوف، چهار گام اصلی وجود دارد که در انبوه آثار او در میان داستان‌های کوتاه، داستان‌ها و نمایشنامه‌ها به مطالعه بپردازید.

گام نخست: داستان‌های کوتاه

چخوف صدها داستان کوتاه نوشته است که در کتاب‌های مختلفی منتشر شده‌اند. برخی از آنان در مجموعه داستان‌های کوتاه منتشر شده است.

برگزیده آثار آنتوان چخوف: شامل ۴۹ داستان کوتاه از این نویسنده

شش داستان از چخوف: شامل داستان کوتاه «وانکا»، «خواب‌آلود»، «دانشجو»، «گریشا»، «اسقف» بلندترین داستان کوتاه این مجموعه، به‌رغم سبک رئالیستی خود، عمقی گنگ و تأثیرگذار دارد.

بانو با سگ ملوس: مجموعه داستان کوتاهی است از آنتوان چخوف که در سال ۱۸۸۹ نوشته است. «چاق و لاغر»، «ماسک»، «شوخی»، «سبک‌سر»، «جان دلم»، «بانو با سگ ملوس»، «سرگذشت ملال‌انگیز» و ... است.

دشمنان: در این مجموعه سیزده داستان چخوف با ترجمه سیمین دانشور آمده که همه از مهمترین داستان‌های کوتاه این نویسنده بزرگ روس است.

گام دوم: داستان‌ها

داستان ملال‌انگیز: روایت خودنوشت فصل‌های آخر زندگی پروفیسوری پا به سن گذاشته و مشهور به نام نیکلای استپانویچ است. شخصیتی سرشناس، صاحب نشان‌ها و مدال‌های متعدد روسی و خارجی، کسی که نامش «تصویری مجسم می‌کند از آدمی مشهور، بسیار بااستعداد و بی‌شک مفید». اما هرچه داستان پیش می‌رود، این تصویر جذاب رنگ می‌بازد و بین این نام و صاحبش فاصله می‌افتد.

دوئل: تصویر تقریباً حقیقی آشفته‌گی روحی روس‌ها در پایان قرن گذشته است و مخاطب را به تامل در روابط انسان و می‌دارد. تقریباً همه شخصیت‌های داستان، موجوداتی ضعیف هستند

و آرمان‌هایی را می‌جویند که خود می‌دانند بیرون از دسترس آن‌هاست و برده عادات خویش هستند.

گام سوم: نمایشنامه کوتاه

آواز قو و چند تک‌پرده‌ای دیگر: شامل نمایشنامه‌هایی کوتاه درباره تنهایی، اضطراب، رابطه‌های بشری ناکام و بی‌ارتباطی سمبلیک میان شخصیت‌ها

خرس، خواستگاری و تاتیانا رپینا: سه نمایش تک‌پرده‌ای مشهور که چخوف در آن تنش‌های اجتماعی و شکاف‌های ارتباطی در روابط را به طنز و تلخ می‌گوید.

گام چهارم: نمایشنامه بلند

چهار نمایشنامه اصلی چخوف ستون‌های تئاتر مدرن به‌شمار می‌آیند:

مرغ دریایی: نمایشی در چهار پرده با تمرکز بر سرخوردگی هنرمند، تضاد نسل‌ها و ناامیدی از تحقق رؤیایها

دایی وانیا: داستان زندگی روزمره و ناکامی شخصیت‌هایی است که در یک ملک روستایی زندگی می‌کنند، داستان تلخ زندگی از دست رفته، امیدهای فروپاشیده و فرصت‌های ناتمام.

سه خواهر: نمایشی است درباره سه خواهر اهل مسکو که در شهری کوچک روسیه مانده‌اند و با حسرت «زندگی بهتر» در شهر بزرگ، روایتگر تنهایی، امیدهای واهی، روایت زنانی که در حسرت زندگی بهتر و گذشته‌ای از دست‌رفته هستند.

باغ آلبالو: تئاتری تراژدی-کمدی است درباره سقوط خانواده‌ای اشرافی که مجبور به فروش باغ آلبالوی خود می‌شوند؛ روایتی از تغییرات اجتماعی روسیه و از دست رفتن میراث و هویت نسل‌های گذشته و ورود نظم جدید به جامعه.

● شاعر پیشکسوت: ادبیات و هنر ما در حق تهران ناسپاسی

کرده‌اند



علی محمد مؤدب، شاعر و نویسنده، تهران را دست‌مایه شعری درباره جنگ ۱۲ روزه قرار داده است، وی به ایرنا درباره این اثر خود گفت: همیشه به این فکر کرده‌ام که ادبیات و هنر ما در حق تهران کمی ناسپاسی کرده‌اند. معمولاً همه به تهران آمده‌اند و به هر حال بیشتر جمعیت تهران هم از شهرستان‌هاست. همه یک دلتنگی برای زادگاه‌هایشان دارند و مشکلاتی هم در تهران هست که توجه به تهران را نشدنی کرده و باعث شده زیبایی‌های تهران و شخصیت شکوهمند آن در تاریخ معاصر ایران نادیده گرفته شود. وی ادامه داد: از زمانی که من متوجه این موضوع شدم دیدم حالا پس از انقلاب اسلامی، نگاه آدم‌های زیادی از چهار گوشه دنیا به سمت تهران است. همین حالا، در این روزها، از اسپانیا تا کانادا، پرچم ایران را دست می‌گیرند و متوجه اتفاقاتی هستند که از تهران آغاز می‌شود. در همه جای دنیا، هنرمندان و نخبگان تصاویرش را در فضای شبکه‌های اجتماعی منتشر می‌کنند. این تهران کمی مظلوم واقع شده، به‌ویژه از سوی شاعران ما که بسیار به آن تاخته‌اند و از این شهر بد گفته‌اند. مؤدب اظهار داشت: من دوست داشتم خطی را آغاز کنم که از تهران و عظمت آن حرف بزنم؛ آن چیزی که تهران افزوده بر آن چیزی که در

تاریخ ایران بوده است. به هر حال، تهران چشمه و سرچشمه بسیاری از جریان‌های مبارک ایران امروز است. من توفیق داشتم که مجموعه‌ای از کارها را بنویسم، به ویژه این روزها که با توجه به وضعیت تهران زیر بمباران، همه متوجه این غربت شده‌اند، من نیز درباره تهران سرودم.

وی با اشاره به این که این بار جنگ در مرزهای ایران نبود در قلب ایران بود، اضافه کرد: این تعریف جدیدی از جنگ است؛ دیگر جنگ پدیده‌ای نیست که فقط در یک جبهه رخ دهد. فناوری‌های جدید، جنگ را فراگیر کرده‌اند. هر جایی که اهمیتی دارد، ضربه می‌خورد. این تعریف تازه نیازمند آن است که ما به داشته‌های خود برگردیم و نوع دیگری به تهران، مشهد، اصفهان و تبریز نگاه کنیم.

● ثبت حریم ۶۸ اثر تاریخی-فرهنگی در میراث فرهنگی ایران

در این جلسه با حضور علی دارابی قائم‌مقام وزیر و معاون میراث فرهنگی کشور در معاونت میراث فرهنگی امروز (سه شنبه، ۱۴ مرداد)، پرونده‌های پیشنهادی سه استان مرکزی، گیلان و

قم بررسی شد و در مجموع، حریم ۶۸ اثر فرهنگی تاریخی به تصویب اعضای شورا رسید. ۱۷ اثر فرهنگی تاریخی استان مرکزی پس از بررسی دقیق، تأیید و تصویب شد تا مراحل قانونی ابلاغ حریم آن‌ها طی شود. مهم‌ترین موضوع مطرح شده در این بخش، بازنگری حریم مسجد جامع ساوه و آثار پیرامون آن بود. مسجد جامع ساوه، نخستین بنای ثبت‌شده استان مرکزی در فهرست آثار ملی کشور (ثبت در سال ۱۳۱۰)



است. همچنین بازنگری حریم میدان شهرداری رشت و ۳۴ اثر تاریخی پیرامون آن در قالب یک پرونده توسط نمایندگان استان گیلان ارائه شد که پس از بررسی‌های کارشناسی، مورد تأیید اعضای شورا قرار گرفت. استان قم نیز با ارائه ۶ پرونده شامل ۱۷ اثر فرهنگی تاریخی در این نشست حضور داشت که همگی آن‌ها پس از بررسی، به تصویب نهایی شورای ملی حرایم رسید.

● آمادگی ستاد ملی جمعیت برای همراهی با تولیدات دغدغه‌محور سینمایی



مرضیه وحید دستجردی در دیدار با رئیس سازمان سینمایی و معاونان این سازمان با اشاره به نقش راهبردی سینما در تغییر نگرش‌ها نسبت به خانواده و فرزندآوری، افزود: اگر نسل جوان با ارزش‌های واقعی زندگی آشنا شود، بسیاری از چالش‌های جمعیتی ما نیز کاهش خواهد یافت، سینما قدرت روایت دارد و باید بتوانیم از این قدرت برای اصلاح فرهنگ استفاده کنیم. وی ادامه داد: ما به دنبال کار فرهنگی بلندمدت هستیم چراکه در این زمینه اقدام مقطعی جواب نمی‌دهد. این گفتمان باید در دل جامعه جریان پیدا کند؛ از خانه، مدرسه و دانشگاه گرفته تا فیلم و رسانه.

دستجردی با بیان اینکه فرهنگ‌سازی نباید فقط با تکیه بر آمار و گزارش انجام شود، گفت: گاهی یک سکانس فیلم می‌تواند بیش از صدها ساعت آموزش رسمی اثرگذار باشد، امروز لازم است برای بازآفرینی مفهوم خانواده، نقش زن و مادر، اهمیت فرزندآوری و ارزش نسل، آثار هنری و سینمایی خلق شود. دبیر ستاد ملی جمعیت با اشاره به آمادگی این ستاد برای حمایت محتوایی و تخصصی از پروژه‌های سینمایی مرتبط با مسئله جمعیت، اظهار کرد: ما آماده‌ایم در زمینه پژوهش، محتوای کارشناسی، تحلیل‌های جامعه‌شناختی و هر آنچه برای غنای محتوایی آثار لازم است، در کنار شما باشیم. برنامه‌ریزی مشترک، اولویت‌های محتوایی و حتی طراحی فراخوان‌ها باید با همکاری کامل انجام شود. وی تأکید کرد: اگر فقط به ساخت یک یا چند اثر اکتفا کنیم، ممکن است اتفاق خاصی در جامعه نیفتد. اما اگر برای گفتمان‌سازی برنامه‌ریزی کنیم، آثار درخوری خواهیم دید. به جای ارائه فهرست سفارش‌های سطحی، باید نیاز واقعی جامعه را بشناسیم و با زبان هنر به آن پاسخ دهیم.

دستجردی به ظرفیت مهم سازمان سینمایی در تربیت نیروهای مستعد نیز اشاره کرد و افزود: در آموزش، حمایت از فیلم‌نامه، پرورش مستندساز و حتی تعریف جوایز و جشنواره‌های محتوایی می‌توان ورود مؤثر داشت. گاهی با الهام از یک دغدغه اجتماعی می‌توان اثری خلق کرد که قلب مردم را لمس کند.

پیشنهاد کوچه:

سلام خدمت همراهان عزیز نشریه کوچه.

علاقه‌مندانی که پیگیر اخبار فرهنگ‌سراها و کانون‌های ادبی هستند، می‌توانند وبسایت زیر را دنبال کرده و در جریان آخرین خبرهای این حوزه قرار بگیرند.

<https://fhnews.ir>

امید داریم برای همه‌ی عزیزان مفید واقع شود.

با احترام
کوچه





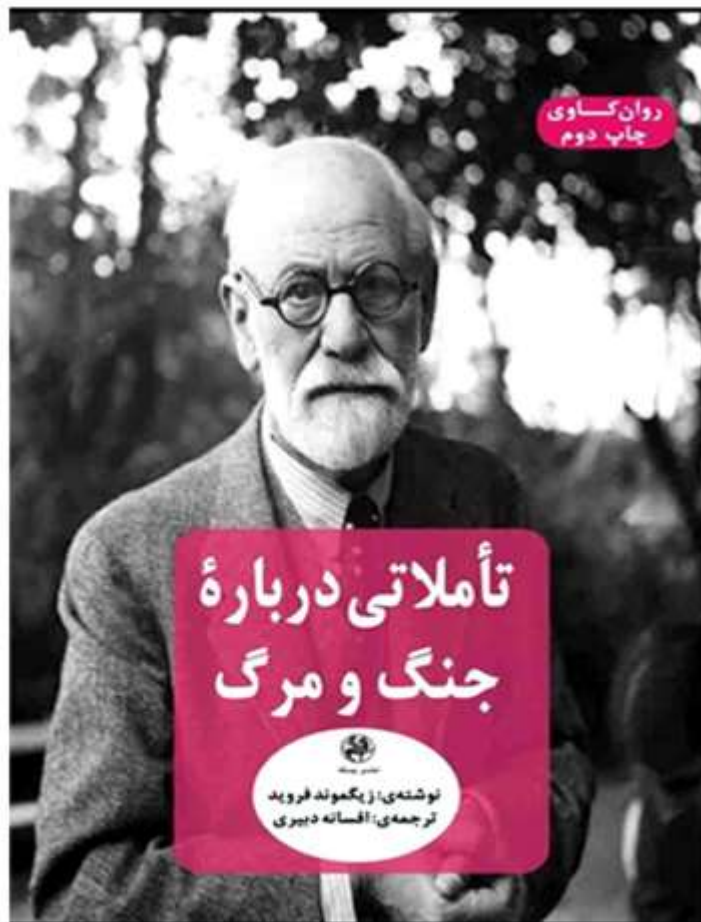
کتاب کوچہ

تأملاتی درباره جنگ و مرگ

نویسنده: زگموند فروید / ترجمه: افسانه دبیری

نشر: پيله

تأملاتی درباره جنگ و مرگ اثری در زمینه روان‌شناسی و نگرش‌های اجتماعی به جنگ و مرگ است. فروید این مقاله را در طول جنگ بزرگ (جنگ جهانی اول) نوشت که در آن درباره تأثیر جنگ بر چگونه تغییر دادن نگرش مردم به جهان و مرگ صحبت می‌کند. این اثر در زمره بخشی از کانون اصلی کار فروید در نظر گرفته نمی‌شود، اما بینش مهم و جالبی در مورد مشاهدات وی از جنگ و اعتقادش به جنگ و خشونت را نشان می‌دهد. فروید در مقاله حاضر، اصول روان‌کاوی خود را بر اساس افکار و احساسات غم‌انگیز مردمی قرار می‌دهد که آنها در مورد جنگ ابراز داشته‌اند. او در طول جنگ تمایلی به دفاع از کشور خود نداشت و معتقد بود که افراد غیرنظام غیر



جنگ جو در طول جنگ افسرده و مأیوس می‌شوند، زیرا با این واقعیت روبه‌رو می‌شدند که قبلاً به طور ناخودآگاه مرگ را نمی‌پذیرفتند، اما این مرگ اجتناب‌ناپذیر ناگهان بسیار ممکن به نظر رسید. فروید نشان می‌دهد که جنگ انسان‌ها را از ماهیت متمدنانه خود محروم می‌کند تا آنها را متوجه موجودیت اولیه‌اشان یعنی موجودیت غیرمتمدنانه‌اشان کند. بخش بیشتری از مقاله درباره تمایل نداشتن انسان به سرکوب اهداف شر در جنگ می‌گوید. جنگ، مزایای مثبت جامعه را از هم متلاشی می‌کند و انسان‌هایی خونخوار و خونسرد برجا می‌گذارد.

کسی بخواند یا نخواند

نویسنده: محبوبه میرقدیری

نشر: ثالث ۱۴۰۴

اکنونی که این زمان باشد، زمانی ست که دست به قلم برده ام تا بنویسم حکایتی دیرین را، آدمیزادی کنارم نیست. در جزیره‌ام هستم که مساحتی نزدیک به پنجاه متر دارد با چند دیوار، یک اتاق، هال، آشپزخانه، حمام، دستشویی و تراسی که به قدوقواره این جزیره نمی‌خورد و من اسمش را دماغه گذاشته‌ام. دریا بالاسرم است، روزی یک بار می‌روم روی دماغه می‌ایستم و سرم را بالا می‌گیرم و به دریایم خیره می‌شوم. دریا آن بالا بالاهاست و شب که می‌شود جایش را به پهنه‌ی سرمه‌ای آسمان می‌دهد. ماهی‌ها، صدف‌ها، پری‌های دریایی، خرچنگ‌ها و قورباغه‌ها، همه و همه می‌روند و ستاره‌ها می‌آیند، درخشان، تابان و براق. چنان برق می‌زنند که انگار الماس‌اند،

انگار برلیان! ندیده‌ام که، شنیده‌ام و این تلالؤ با شنیده‌هایم جور است. شب‌های دماغه را دوست دارم. می‌نشینم روی موزاییک‌های عاج‌دار، پاهایم را دراز می‌کنم و به آن الماس‌های ریز و درشت خیره می‌شوم و گاهی سیگاری دود می‌کنم. پنج سالی ست که می‌کشم. روزی یکی بود و رسید به دوتا، سه تا و امروز پنج تا.

نزدیک‌ترین پری می‌گوید: «نکش.» سرم را بالا، رو به دریا می‌گیرم. در دماغه‌ام، روز است و دریا آبی پاک و زلالیست با چند عروس دریایی. دامن‌های پف‌دار سفیدشان آبی آب را نقش انداخته است. پیش‌ترها ابر می‌خواندمشان — هنوز هم، گاهی...

کسی بخواند یا نخواند

محبوبه میرقدیری

مهر و ملوکوت



وطنی در بی وطنی

نویسنده: نزار قبانی / ترجمه: نسرین شکیبی ممتاز

نشر: افراز

همانا روزگار ما دوران قتل عام یاسمن‌هاست و قتل عام پیامران و فرستادگان که عرب حتا چشمان سبز را کور می‌کند؛ از گیسوی زنان، انگشتری‌ها دستبندها، آینه‌ها و اسباب‌بازی‌ها هم در نمی‌گذرد نمی‌دانم چرا حتا ستاره‌ها هم از وطن من می‌هراسند؟ و پرنده‌ها از آسمانش می‌گریزند. نزار قبانی (۱۹۲۳ دمشق - ۱۹۹۸ لندن) شاعری است که با شعرهای عاشقانه‌اش مشهور است؛ زن و عشق موضوع اصلی شعر قبانی‌اند. شعرهایش را خوانندگانی مانند ام کلثوم، عبد الحلیم حافظ و نجاه الصغیره (مصر)، فیروز و ماجده الرومی (لبنان)، کاظم الساهر (عراق) خوانده‌اند. او در دنیای عرب از شهرتی بی‌همتا برخوردار است. شعر او به اکثر زبان‌های دنیا ترجمه شده‌است و خوانندگانی بی‌شمار دارد. وی متولد دمشق بود. وی سرودن شعر را از شانزده سالگی آغاز کرد. در ۱۹۴۴ از

دانشکده حقوق در دمشق فارغ‌التحصیل و در وزارت خارجه سوریه به کار مشغول شد؛ در شهرهای: قاهره، لندن، بیروت و مادرید خدمت کرد و پس از وحدت مصر و سوریه سفیر این جمهوری متحده در چین شد. در ۱۹۶۶ کار دیپلماسی را رها کرد و فقط به شعر پرداخت. با شکست و عقب‌نشینی اعراب در مسئله فلسطین، از شعر عاشقانه به شعر سیاسی و شعر مقاومت روی آورد. خودکشی خواهرش در ناکامی عاشقانه (۱۹۳۸)، مرگ پسر نوجوانش به بیماری قلبی، کشته‌شدن همسرش بلقیس‌الراوی در بمب‌گذاری سفارت عراق (۱۹۸۱ در بیروت)، بر شعرش اثر گذاشت.



برای عشق به میهن (جستاری در باب وطن پرستی و ملی گرایی)

نویسنده: مایوریتیسو ویرولی / ترجمه: مهدی نصرالله زاده

نشر: بیدگل

مائوریتیسو ویرولی در جستار «برای عشق به میهن» به دو مفهوم مناقشه برانگیز تاریخ انسان از گذشته تا به امروز پرداخته است: وطن پرستی و ملی گرایی. اینکه این دو چه طور، کجا و چرا از هم جدا هستند، بحثی است که در چند سده ی اخیر و به خاصه از دوران شکل گیری دولت-ملت های مدرن، بسیار در گرفته و ویرولی نیز در کتابش با جزئیات سراغش رفته است. ناسیونالیسم عقلانی که هر انسان آزاد و آزاده ای را نسبت به سرزمینش، خاکی که در آن به دنیا آمده و در آن رشد یافته، حساس و مسئول بار می آورد، همان وطن پرستی و میهن دوستی جمهوری خواهانه ای است

که مد نظر ویرولی در کتاب «برای عشق به میهن» است. جمهوری خواهی را باید از این منظر کنار میهن دوستی نشانند که عشق به وطن، زادگاه، سرزمین پدری و مادری و خاکی که در آن به دنیا آمده ایم و بر آن زندگی کرده ایم، جدای از مردم آن جغرافیا و کشور نیست. ما، فرد فرد جامعه ی انسانی سرزمین مان را می سازیم و با هم و کنار هم تاریخ و امروز و آینده اش را رقم می زنیم و بدون فوران عشق به مردم این سرزمین، عشق به خود این سرزمین معنایی ندارد. از همین روی «برای عشق به میهن: جستاری در باب وطن پرستی و ملی گرایی» میان احساس عاشقانه ی ما نسبت به سرزمین مان



برای عشق به میهن

جستاری در باب وطن پرستی و ملی گرایی | مائوریتیسو ویرولی | مهدی نصرالله زاده



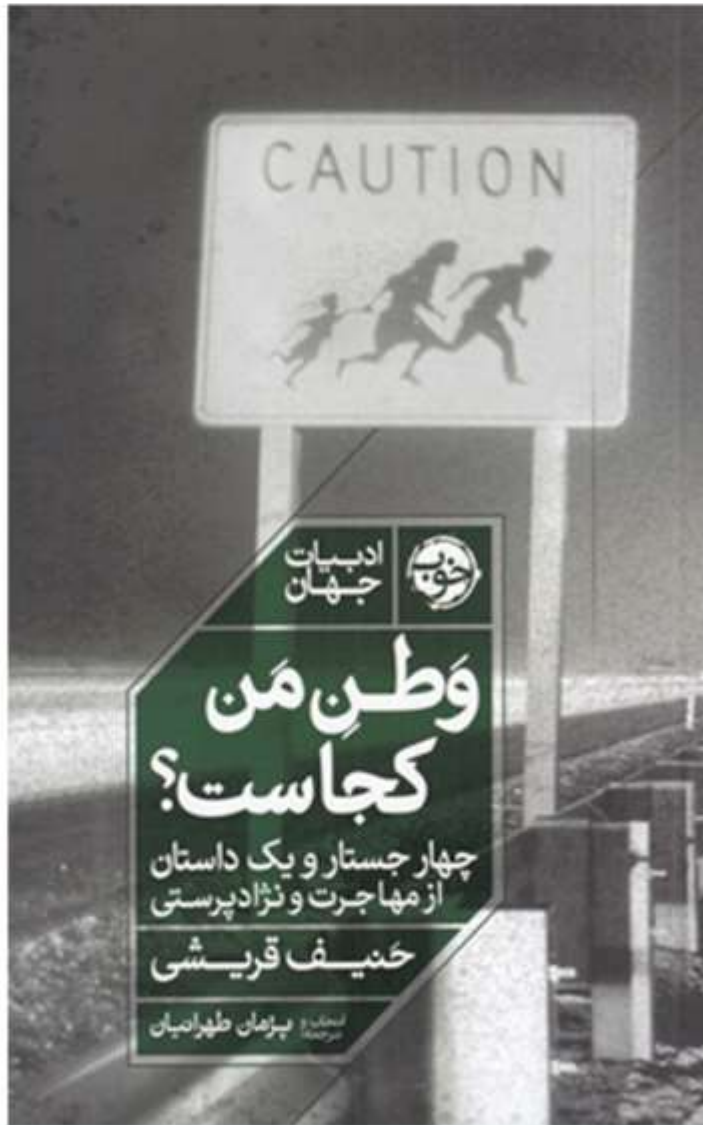
و احساسات ملی‌گرایانه‌ی حاصل از تأکید بر باورهای جزمی باستانی، اعتقادی و شدیداً گذشته‌گرایانه و مناسکی، تفاوت فاحشی می‌بیند و با کندوکاو در ریشه‌های هردو، به‌خاصه در اروپا و آمریکا، نشان می‌دهد که چه‌گونه ملی‌گرایی دشمن آزادی و مردم است و بی‌نیاز به جمهوری می‌تواند ابزار دست اقلیتی خون‌ریز و خونخوار باشد و وطن‌پرستی با احساس واحد و کثیر عاشقانه‌ای که در تک‌تک مردم یک کشور ایجاد می‌کند، مردم را نسبت به آب، خاک، هوا و سرنوشت همه‌ی آدم‌های آن کشور، حساس می‌کند.

وطن من کجاست؟ چهار جستار و یک داستان از مهاجرت و نژادپرستی

نویسنده: حنیف قریشی / مترجم: پژمان طهرانیان

نشر: خوب ۱۴۰۲

ژان کلود کریر در خصوص اینکه چرا ژان راسین در دهه‌ی پنجم زندگی‌اش نتوانست به شاهکارهایی که در دهه‌ی سوم زندگی‌اش نوشته بود حتی نزدیک هم شود، می‌نویسد: «فرسایش زمانی، خستگی ذهن، فقدان ناگهانی انگیزه، هجوم خزنده‌ی رفاه و آسایش زندگی روزمره‌ی رسمی: این‌ها همگی آن خطرهایی هستند که در کمین شاعران نشسته‌اند؛ خطرهایی که نزدیک



شدن‌شان پیش‌بینی‌ناپذیر است.» ولی خب برای نویسنده و شاعری که یا خودش مهاجر است یا زاده‌ی خانواده‌ای مهاجر، آن‌هم مهاجری رنگین‌پوست و از نژادی دیگر در دل اروپای سفیدپوست، هیچ‌کدام این‌ها اتفاق نمی‌افتد! نژادپرستی چنان ریشه‌ی عمیقی در ذهن و زبان انسان سفیدپوست غربی دارد که نویسنده‌ای با تبار و نژادی دیگر، از آغازین روزهای زیست اجتماعی‌اش در حال تجربه‌ی دیگری پست‌بودن است، دیگری‌ای که همواره باید از خود انسانی‌اش برابر هجوم وحشت‌آلود همسایه، معلم، هم‌کلاسی، همکار و حتی نگهبان سالن رقص، دفاع کند! «حنیف قریشی» یکی از آن نویسندگان درجه یکی‌ست که در لندن به دنیا آمد و همواره در مقام یک مهاجر نسل دومی، به قول «دانکن سندز»،

فاشیست نولیبرال، یکی از آن خیل عظیم «وصله‌های ناجور»ی‌ست که یک‌دستی سفیدپوستان متمدن را تهدید می‌کنند! جستارها و یک داستان تجمیع شده در کتاب، حامل لحظه‌های بسیاری از کودکی تا پیرسالی قریشی‌اند و آینه‌ی تمام‌نمای تجربه‌ی زیسته‌ی انسانی که شهروند درجه چندم بودن را بی‌وقفه با جسم و جانش درک و در نوشته‌هایش هویدا کرده است. او در متن‌های وطن من کجاست، مسئله‌ی مهاجر بودن، دیگرستیزی و نژادپرستی ریشه‌دار جوامع اروپایی - آمریکایی را بازتاب داده و برابر همه‌ی تعریف‌های رایج از فهم مردم از هم‌نوع و هم‌نوع‌دوستی که به‌جای عشق به جهان و انسان در حال تقسیم به واحدهای کوچک‌تر قومی و نژادی‌ست می‌ایستد و برایش تفاوتی نمی‌کند که بلاهت نژادپرستانه و دیگرستیز نزد سیاستمدار محافظه‌کار انگلیسی‌ست یا «الایجا محمد» سیاه‌پوست رهبر جنبش امت اسلام.

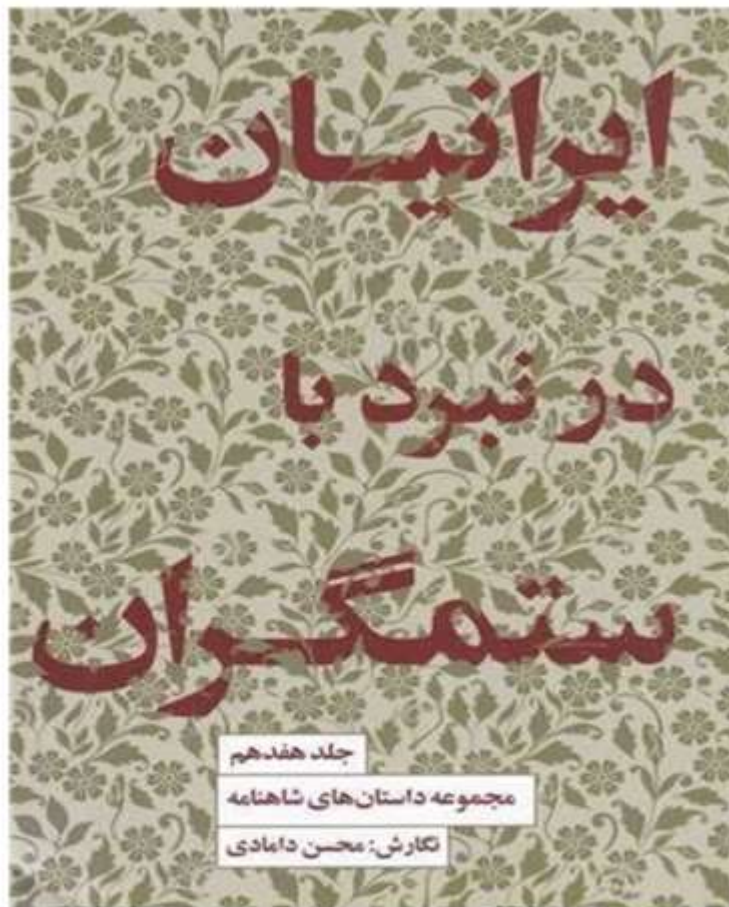
ایرانیان در نبرد با ستمگران (داستان‌های شاهنامه)

نویسنده: محسن دامادی

نشر: نیک

ایرانیان از کشتن سیاوش آگاه شدند. سیاه پوشیدند. به رگ نشستند برای کین خواهی به جوش و خروش آمدند. مردم سیستان بیش از دیگران سوگوار بودند. سیاوش زمان کودکی در سیستان و نزد رستم دستان بالیده و از او آیین پادشاهی و پهلوانی آموخته بود. رستم شنید با سیاوش چه کردند بار سفر بست. نخست رو به سوی پایتخت کرد کاوس شنید تهمتن لبریز از خشم به بارگاه او نزدیک است، بر جان خود بیمناک شد!

همین ترس و بیم با افراسیاب بود. او به پیشگویی ستاره شناسان باور داشت که گفته بودند روزی فرزند سیاوش و فرنگیس او را از تخت پادشاهی سرنگون خواهد کرد افراسیاب فرمان داد دخترش را بکشند تا فرزند سیاوش هرگز به دنیا نیاید.



دردسری به نام یوهان شیمل

نویسنده: آیرا لوین / ترجمه: شهرام زرگر

نشر: بیدگل ۱۴۰۴

آیرا لوین (۱۹۲۹-۲۰۰۷) پس از تحصیل در فلسفه و ادبیات انگلیسی و مدتی نگارش برای رادیو و تلویزیون، به نوشتن رمان، نمایشنامه و فیلمنامه پرداخت، لوین در ۱۹۵۴ برای نگارش نخستین رمان خود، بوسه پیش از مرگ، جایزه ادبی ادگار آلن پو را کسب کرد و برای رمان دیگرش، این روز بی نقص، جایزه پرومیتوس ۱۹۹۴ را معروفترین رمان او بچه رزمی است که اقتباس سینمایی رومن پولانسکی از آن نامزد دریافت جایزه اسکار بهترین فیلمنامه شد. لوین را در ایران با نمایشنامه تریلر اتاق ورونیکا می‌شناسند، نمایشنامه‌ای درخشان با فضای گوتیک و

یادآور سنت نویسندگانی همچون ادگار آلن پو، آگاتا کریستی و ریموند چندلر. اگرچه شهرت لوین عمدتاً مربوط به آثار دلهره‌آور و معمایی‌اش است، کارنامه او چند نمایشنامه کمدی و موزیکال را نیز دربرمی‌گیرد که کتاب حاضر هم یکی از آنهاست. یوهان شیمل، منتقد سختگیر و عبوس تئاتر با نوشتن نقدهای تندوتیزش دمار از روزگار کارگردان‌های تئاتر در آورده. نقد مثبت او می‌تواند ضامن موفقیت بی‌چون و چرای یک نمایش باشد و به همان نسبت، نقد منفی‌اش بر نمایشی دیگر حتماً دکان آن را تخته می‌کند. اما این بار کارگردان یکی از نمایش‌هایی که با نقد



دردسری به نام یوهان شیمل

آیرا لوین | شهرام زرگر | نمایشنامه‌های بی‌نیکل، امریکایی |

مخالف شیمل از صحنه پایین کشیده شده تصمیم می‌گیرد انتقام سختی از او بگیرد! نمایشنامه لوین در روزگار خود هجویه‌ای بود بر فضای نقدنویسی و منتقدین آن زمان، اما حالا، با گذشت بیش از نیم قرن از انتشار آن، دردسری به نام یوهان شیمل اثری سرشار از شیطنت، سرزندگی و اشاره‌هایی آشنا برای اهالی حرفه تئاتر است.

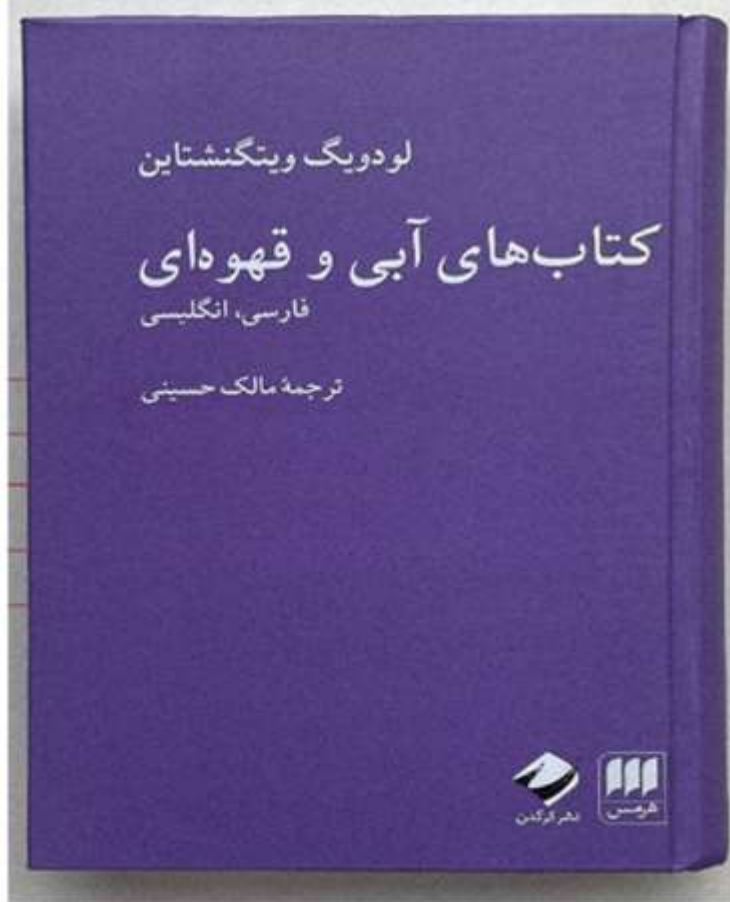
کتاب‌های آبی و قهوه‌ای (دو زبانه)

نوشته: لودویگ ویتگنشتاین / ترجمه: مالک حسینی

ناشر: نشر هرمس و کرگدن ۱۴۰۴

شیوه بیان عادی ما مانع وضوح این است. ما زمین‌گیر زبان عادی‌مان هستیم، به این که مجبوریم، مثلاً، حسن بساواپی را به کمک الفاظ مربوط به اشیای فیزیکی از قبیل «چشم» و «انگشت» و غیره توصیف کنیم، حال آنکه آنچه می‌خواهیم بگوییم متضمن وجود چشم یا انگشت و غیره نیست. مجبوریم حس‌هایمان را از راه غیرمستقیم توصیف کنیم. معنایش البته این نیست که زبان عادی برای اغراض خاص ما ناکافی است؛ این است که این زبان قدری کند و دست‌وپاگیر و گاهی گمراه‌کننده است. دلیل این ویژگی زبان ما البته تقارن مدام برخی تجربه‌های حسی است. به این ترتیب وقتی احساس می‌کنم که بازویم در حال حرکت است، بیشتر وقت‌ها می‌توانم هم

بینم که در حال حرکت است. و اگر آن را با دستم لمس کنم، دست هم حرکت را احساس می‌کند، و غیره [...] در چنین مواردی نیاز شدیدی احساس می‌کنیم به بیانی از این قبیل: «حسی از گونهٔ بساواپی‌ام راه می‌افتد به طرف چشم بساواپی‌ام».

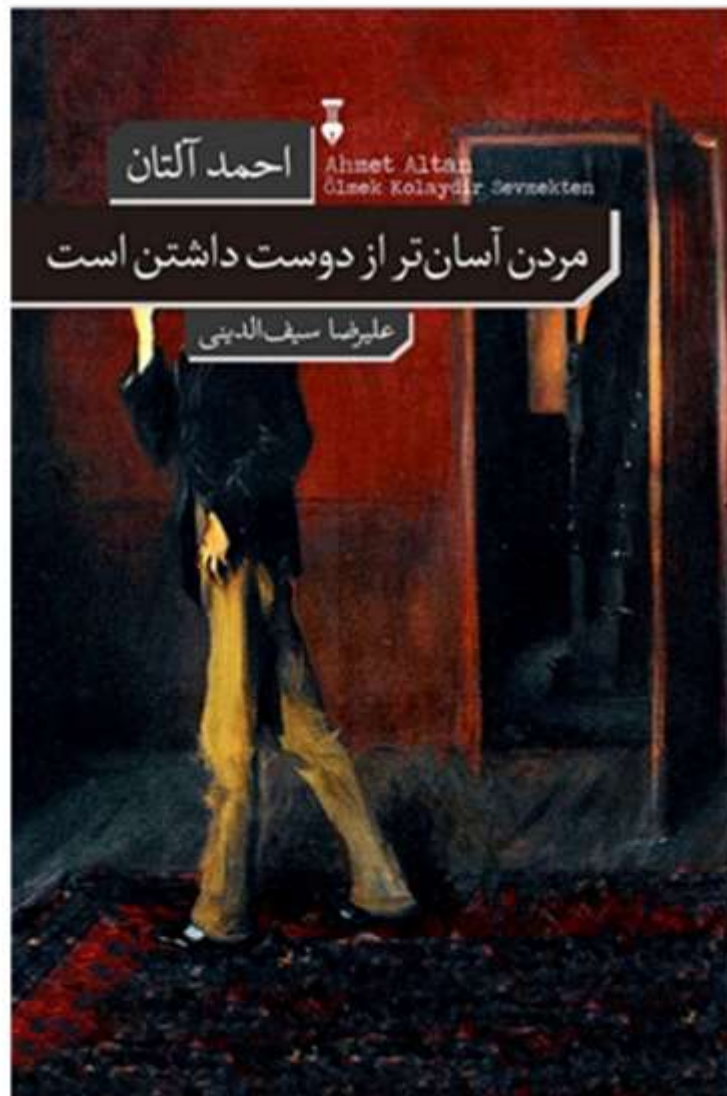


مردن آسان تر از دوست داشتن است

نویسنده: احمد آلتان / ترجمه: علیرضا سیف‌الدینی

نشر: فرهنگ نشر نو ۱۴۰۲

کشور در تب‌وتاب جنگ است. سربازان عثمانی یا می‌گریزند یا مثل برگ خزان بر زمین می‌ریزند. جوانان گرسنه و وحشت‌زده یا با تیر دشمن از پا درمی‌آیند یا در اثر ابتلاء به وبا... صحنه تیره‌وتار است، اما عشق گام‌به‌گام در کنار آدم‌هاست و هرازگاه بر پس‌زمینه تیره زندگی رنگ می‌پاشد... عشق در زمان وبا و جنگ و کودتا!



در کشاکش دوران، بردوباخت فقط در صحنه نبرد نیست. عاشقان هم گاه بازنده و گاه برنده‌اند. گروهی هم پشت میزهای قمارخانه‌ای در استانبول درگیر بردوباخت‌اند. گویی کشور دو چهره دارد. چهره‌ای ماتم‌زده در جبهه‌های جنگ و چهره‌ای بی‌خیال در پشت میزهای قمار... اما حقیقت را زنی به زبان می‌آورد که می‌گوید «استانبول بوی مرگ می‌دهد»... حتی قمارخانه و پیانویش هم بوی مرگ می‌دهد. برای همین است که عشق کمرنگی هم که در قمارخانه پا گرفته بی‌فرداست، چون آن‌جا هم بیش از آن‌که مکان خوشگذرانی باشد سرپوشی است بر رازی کهنه. همان‌طور که پیانو مرهمی است بر زخمی دیرین. زخمی که نوازنده پیانو، زنی ساکت با چهره‌ای یخین، همچون رازی

سر به مَهر از همه پنهانش می کند و آن راز فاش نمی شود مگر در پایان داستان... . نه در مرز آرامش هست، نه در قمارخانه و نه حتی در کاخ‌ها... بیک‌ها و پاشاها، وابستگان اتحاد و ترقی، در بحبویه جنگ توطئه می‌چینند و نقشه کودتا می‌کشند تا قدرت را در دست بگیرند. کارشان هیچ سخت نیست. در مملکتی چندپاره و آشفته راحت به هدفشان می‌رسند و می‌بینیم که: «روز ۲۳ ژانویه ۱۹۱۳ تاریخ عثمانی و جهان به دست پنج نفر مسلح به روولور، در عرض نیم ساعت، برای همیشه تغییر یافت.» و بعد هزاران آدم هیجان‌زده فریاد می‌زنند «زنده باد ملت، زنده باد اتحاد و ترقی» تغییر یکباره روند حکومت و زندگی چنان شگفت‌انگیز است که خبرنگاری از کشور بیگانه بعد از عذرخواهی می‌گوید «اینجا کشور دیوانه‌هاست.» اما زنی که طرف صحبت اوست قهقهه‌زنان جواب می‌دهد «معلوم است خیلی تعجب کرده‌اید. راستش این را همه کسانی که اینجا زندگی می‌کنند می‌دانند... ما تو کشور دیوانه‌ها داریم زندگی می‌کنیم. ما دیوانه‌ایم.»

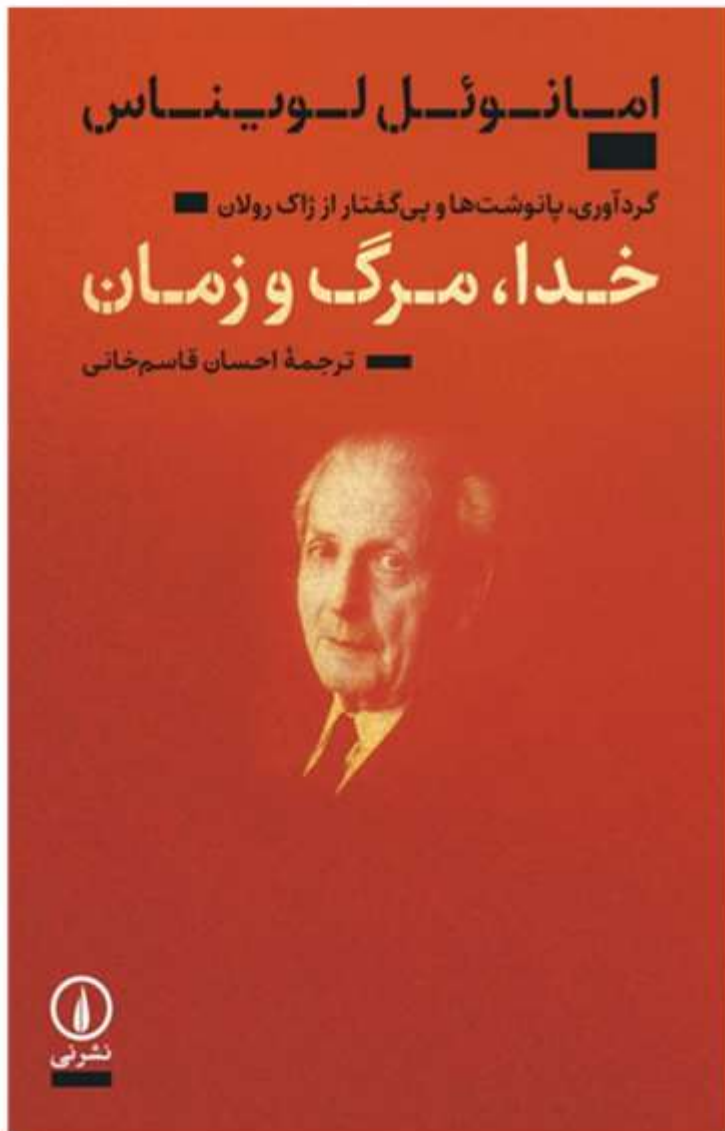
خدا، مرگ و زمان

نویسنده: امانوئل لویناس / ترجمه: احسان قاسم‌خانی

نشر: نی

لویناس این درس‌گفتارها را طی سال تحصیلی ۱۹۷۵-۱۹۷۶ در دانشگاه سوربن ایراد کرد. این درس‌ها شرح و تفسیر سه واژه‌اند: خدا، مرگ و زمان. شروع دوره‌ها با دو واژه‌ی مرگ و زمان است. برای نخستین‌بار، این دو مفهوم که در تمامی آثار لویناس حاضرند به تفصیل روشن می‌شوند. هم‌زمان لویناس، با وارونه‌سازی فلسفه هایدگر، پژوهش خود را در باب کلمه‌ی «خدا» پی

می‌گیرد. از آن‌جا که فلسفه، از همان آغازش، خدا و هستی را با هم درآمیخته است، هستی نیست که فراموش شده، بلکه پیشاپیش خداست که به محاق رفته است. لذا وظیفه‌ی اندیشه آزادسازی خدا از سلطه‌ی متافیزیک است. نهایتاً، در این درس‌گفتارها سه مضمون اصلی تأملات لویناس روشن می‌شود و در کنار آن‌ها از مفاهیم بنیادین دیگری نیز سخن به میان می‌آید: مسئولیت، غیر، دیگری، صبر، گفتن، گفته، تعالی، شهادت، قداست و غیره.



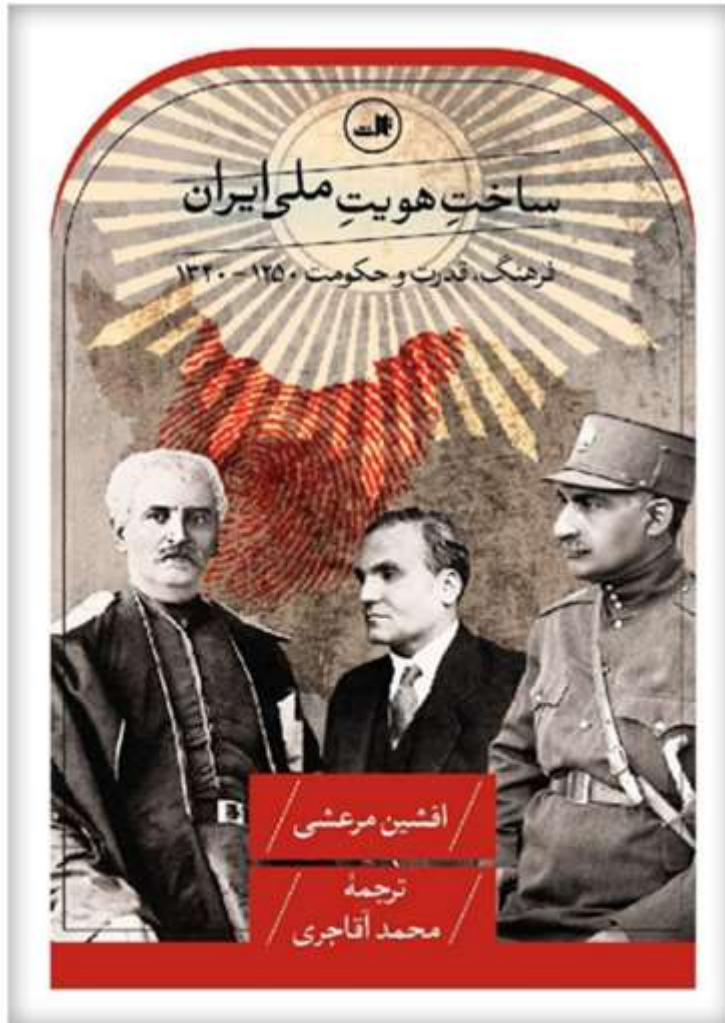
ساخت هویت ملی ایران

نویسنده: افشین مرعشی / ترجمه: محمد آقاجری

نشر: ثالث ۱۴۰۳

زمان سلطنت ناصرالدین شاه که پادشاهی‌اش با مفهوم پیشامدرن «سایه خدا روی زمین» گره خورده بود تا آغاز تاجگذاری محمدرضاشاه (۱۳۲۰) به عنوان «شاه ایران» که از ناسیونالیسم جدید برآمده بود، مدت زمان زیاد نمی‌گذشت اما دگرگونی پیوندخورده با دولت، جامعه و فرهنگ به حدی عمیق بود که سلطنت این دو از بسیاری جهات قابل مقایسه نیست. ساخت هویت ملی ایران اثر افشین مرعشی، پژوهشی ژرف و چندبُعدی است که فرایند شکل‌گیری ایرانِ مدرن را در

تقاطع فرهنگ، سیاست و نهادهای دولتی بین سال‌های ۱۲۵۰ تا ۱۳۲۰ خورشیدی واکاوی می‌کند. این کتاب با گذر از تاریخ صرفاً سیاسی، به لایه‌های پنهان هویت‌سازی ملی می‌پردازد: از نقش آموزش نوین و مطبوعات در ترویج اندیشه ملی‌گرایی تا بازتعریف نمادهای باستانی در قامت عناصر هویت‌بخش. مرعشی با نگاهی دقیق به تحولات میان عصر قاجار و روی کار آمدن پهلوی اول، نشان می‌دهد چگونه دولتمردان و روشنفکران، با تکیه بر ابزارهایی چون تاریخ‌نگاری معطوف به عظمت باستان، معماری ملی‌گرایانه و حتی آیین‌های عمومی، تصویری نوین از «ایرانیت» ساختند. او این فرایند را نه صرفاً یک



تصمیم سیاسی، بلکه حاصل تلاقی جریان‌های فرهنگی، فشارهای استعماری و نیاز به مشروعیت بخشیدن به ساختار قدرت می‌داند. این اثر با استناد به اسناد آرشیوی، مطبوعات دورهٔ مشروطه و تحلیل گفتمان‌های روشنفکری، خواننده را به سفری تاریخی می‌برد؛ از دیدار ناصرالدین‌شاه از اروپا و الگوگرفتن او از امپراتوری‌های متأخر اروپایی در بهره‌گیری گسترده از مراسم عمومی، آیین‌ها و جشن‌ها برای ترویج وفاداری به شاه تا تلاش روشنفکران ایرانی که با بازآفرینی تاریخ ملی می‌کوشیدند «فرهنگ اصیل» ایرانی را با الزامات مدرنیته سازگار کنند. مرعشی به‌خوبی توضیح می‌دهد چگونه «ملی‌سازی» فقط یک شعار نبود، بلکه پروژه‌ای پیچیده بود که گاه با تناقض‌های درونی، مقاومت‌های بومی و بازتعریف سنت در برابر مدرنیته روبه‌رو می‌شد.

